

جنبش مسلحانه، خیزش مردمی

انشعاب

زمینه‌های جدایی

در گفتار نخست، با عنوان دورنمای مبارزه سیاسی در دهه‌های سی و چهل نشان دادیم؛ فضای عمومی جامعه، چگونه سمت‌وسویی یافته بود که برای مبارزان جوان، راهی جز مبارزه قهرآمیز باقی نمی‌ماند. اما، به گفته جزنی، بر زمینه‌ای از «بی‌تجربگی و سرگردانی» ها، و فقدان سنت‌های پایدار مبارزاتی، گرایش به شیوه‌های جدید مبارزه، نمی‌توانست جز از راه آزمون و خطا دنبال شود.

بر زمینه همین عدم تداوم سنت‌های مبارزاتی بود که پس از خالی شدن عرصه اجتماعی از اپوزیسیون واقعاً موجود (نه گروه‌هایی که تنها ادعای اپوزیسیونی داشتند)، عده‌ای با الهام از مبارزات جهانی علیه امپریالیسم آمریکا، در پی شناخت و بومی کردن نظریه‌های ترویج انقلاب و تعمیق شرایط انقلابی از راه اقدامات مسلحانه افتادند. همین که در یک دوره، جریان‌های مختلفی بدون ارتباط با هم به فکر تهیه اسلحه و اقدامات مسلحانه می‌افتند؛ نشانه فراهم گردیدن شرایطی است تا نسل جدید به چنین روش‌هایی میل کند. گرچه گرایش به این شیوه‌ها نمی‌توانست به معنای آمادگی جامعه برای پذیرش و تأثیرپذیری از آن باشد.

اقبال چریک‌های فدایی به شیوه قهرآمیز مبارزه و سال‌ها حرکت در مدار آن را شاید بتوان در قالب دیدگاه افتادن در ورطه «صورت‌بندی و سازماندهی یک

حرکت خودانگیخته» تبیین کرد. مطالعات اولیه گروه جزئی در زمینهٔ تئوری و روش‌های مبارزه، هنوز به چنان بلوغی که بتواند پایه‌گذار یک سنت مبارزاتی در ایران باشد، نرسیده بود که مبارزه مسلحانه در سیاهکل رخ داد. امروزه مشخص است که آن حرکت، هم در آغاز، طرحی خام، فاقد استراتژی و سابقهٔ کار سیاسی و مطالعاتی، و بدون تبیین دقیق آثار و نتایج یک حرکت قهرآمیز در جامعه بود؛ و هم در مرحلهٔ اجرا، به گونه‌ای پیش رفت که هر ابتکار عملی را از دست مجریان خارج می‌کرد. آنها در غافل‌گیری محض، به دام طرح ناحسابگرانهٔ خود افتادند. این طرح، در شکل اجرای اولیه، چنان با تناقضات جدی و شکننده روبرو بود که اعضای گروه دیگر (پویان - احمدزاده)، در مباحثات خود، همواره به آن، به مثابه یک طرح محدود که فاقد کارکرد تحلیلی و ارجاع‌پذیر است، نگاه می‌کردند و حاضر نبودند نتایج آن را به عنوان نتایج محتوم هر حرکت مسلحانهٔ دیگر در کوه، بپذیرند.

با محاکمهٔ شتابزده و اعدام عاملان درگیری سیاهکل به دستور شاه، جو عمومی جامعه که از رژیم سلطنت بیزار بود؛ به سود مبارزان سیاهکل چرخید. حمید اشرف که در «جمع‌بندی»های مشهورش، می‌کوشد تا نشان دهد زیر بار احساسی ناشی از انعکاس عملیات سیاهکل در میان مردم قرار نگرفته؛ ترسیم واقع‌گرایانه‌تری از شرایط مبارزه ارائه می‌کند:

در آن موقع حالت شطرنج‌بازی را داشتیم که پس از گرفتن یکی دو مهره از حریف با خوشحالی در صدد طرح نقشه‌ای برای مات کردن حریف است و در این میان فقط به حرکات خود می‌اندیشد و از کمین مهره‌های دشمن غافل می‌ماند و توجهی به مهره‌ها و حرکات حریف ندارد. در آن روزها راه دشوار و پرپیچ و خم انقلاب و مبارزهٔ طبقاتی آنقدرها هم دشوار به نظر نمی‌رسید.^۱

۱. حمید اشرف، جمع‌بندی سه‌ساله، بخش دوم، ایده‌ها و طرز تفکر غالب در مرحله اول جنگ شهری، نسخهٔ اینترنتی، سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، تنظیم و چاپ مجدد، خرداد ۱۳۸۲.

شیوه نوشته‌های اشرف که می‌توان آن را «گزارشی - انتقادی» دانست، شیوه غالب همه نوشته‌ها و اعلامیه‌های رسمی سازمان نبود؛ و به طور مشخص، با لحن «تحلیلی - حماسی» نوشته‌های مسعود/احمدزاده، و امیرپرویز پویان، در «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک» و «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا» فاصله دارد. این نوشته‌ها که به نحوی شتابزده، در آستانه پیوستن گروه پویان - احمدزاده به جنگل، با تأکید بر «سازماندهی جنگ چریکی شهری» تا مرحله جمع‌بندی و تدوین رسیده بود؛ ناخواسته تحت تأثیر رویداد سیاهکل که جزئی آن را «رستاخیز» نامید، قرار گرفت و وجه حماسی در آن، بر جنبه‌های نظری و واقع‌گرایانه غلبه یافت؛ و تبیینی آشفته و پرتناقض از دورنمای مبارزه مسلحانه، اهداف و شیوه‌های آن در پیش پای مبارزان نسل جدید نهاد.

نویسندگان این تئوری‌ها که کار خود را «انطباق خلاق لنینیسم با ویژگی‌های ایران» می‌دانستند؛ از همان آغاز، با این انتقاد روبرو بودند که در اخذ مفاهیم لنینی مبارزه و تفسیر آن به بی‌راهه رفته‌اند. مهم‌ترین انتقاد ناظر، به مطلق انگاشتن مبارزه مسلحانه بود که با روح آموزه‌های لنینی، انطباق نداشت.

با تشدید ضربات ساواک و انهدام پی‌درپی هسته‌ها و تیم‌های عملیاتی سازمان در سال‌های ۵۰ تا ۵۴، نظریه انتقادی «نقد سلاح» و انتقاد از رویکردهای متکی بر مبارزه مسلحانه در بیرون اوج گرفت و به درون سازمان هم کشیده شد. دیدیم که حمید مؤمنی، نظریه‌پرداز مؤخر سازمان، در گفت‌وگو با کمال پولادی، علناً به نقد مشی مسلحانه - نظریه مختار پایه‌گذاران سازمان - پرداخته و می‌گوید: «ما نظرات رفقای سال‌های ۱۳۴۹ را دیگر درست قبول نداریم، آنها فکر می‌کردند که با آغاز مبارزه مسلحانه از طرف پیشرو این مبارزه سراسری می‌شود ولی تجربه نشان داد که این تصور نادرست بوده است. ما اکنون به این علت مسلح هستیم که خودمان را حفظ کنیم.» روشن است که این نظریه، هنوز نظریه رسمی سازمان نبود؛ یا اگر بود، آنها گزاره «داشتن اسلحه برای حفظ خود را» به «دست زدن به عملیات مسلحانه برای حفظ خود» تأویل می‌کردند؛ چرا که «حفظ خود» نزد

آنان، معنایی نداشت، جز «زدن افراد شناسایی شده» که گاه از بین یاران سابق خود انتخاب می‌شدند؛ و گاه، از میان عوامل رژیم.

اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیک «گروه منشعب»، محل تلاقی برخوردهای انتقادی بیرونی و درونی نسبت به تداوم مشی مسلحانه در درون سازمان است. تاکنون گزارش روشنی از شکل‌گیری این جریان در روایت‌های رسمی سازمان، یا خاطره‌نویسی افراد مطلع از این تحولات انتشار نیافته تا در پرتو آن، سیر رویدادهای منجر به نگارش آن اعلامیه، به خوبی شناخته شود.

گزارش‌های ساواک، حاکی از آن است که سرخ‌های اولیه انشعاب با کشته شدن صبا بیژن‌زاده نزد دستگاه امنیتی رو شد. با کشته شدن او، چشم‌اندازهای تحولات جدید سازمان، نزد ساواک آشکار گردید. آیا عدول بقایای سازمان از مشی مسلحانه، به معنای پیروزی ساواک در انهدام یک گروه مسلح بود؛ یا انطباق نیروهای پرتجربه با شرایط تازه، برای بقاء؟! کارشناسان عملیاتی ساواک، هرگز در سطحی نبودند که به این پرسش‌ها توجه کنند. تیم‌ها و دسته‌ها، یکی پس از دیگری در برابر تکنیک‌های مدرن و پیچیده مراقبتی ساواک، شناسایی و درهم کوبیده می‌شدند. وظایف سازمانی ساواک به گونه‌ای طرح‌ریزی شده بود؛ که غایت اهداف‌شان رسیدن به همین نقطه بود.

صبا بیژن‌زاده، سرخ‌های انشعاب

در پی دستگیری محمد معصوم‌خانی، او اعتراف می‌کند که به اتفاق فرزند دادگر، عبدالمجید پیرزاده جهرمی و تورج حیدری بیگوند از اواخر سال ۵۳ به چریک‌ها پیوسته و تحت مسئولیت رضا یثربی در یک خانه تیمی واقع در نارمک، خیابان سرسبز، خیابان فرجام، پلاک ۳۳ زندگی می‌کرده‌اند.

ضربات مهلکی که ساواک و کمیته مشترک از رهگذر تعقیب و مراقبت، شنود تلفن و جلب همکاری افراد به عنوان منبع توانسته بود بر چریک‌ها وارد آورد؛ چنان گسترده و مؤثر بود که آنان را به گرفتن منبع و خبرچین از میان

نزدیک‌ترین اقوام و آشنایان اعضای متواری تحریر می‌کرد. موفقیت در عملیات نفوذ، سرآغاز ضربات دیگری بر گروه شد.

در گزارشی که «ساواک تهران» در تاریخ ۵۴/۶/۳ به مدیریت کل اداره سوم ۳۱۱ درباره صبا بیژن‌زاده ارسال داشته، می‌خوانیم: «به منظور اقدامات مراقبتی و کسب خبر از وضعیت نامبرده بالا با طرح لازم، منبعی در جوار خانواده مشارالیه‌ها نشان گردید که از تاریخ ۵۴/۳/۱ به عنوان منبع افتخاری با شماره رمز ۱۱۸۷۹ با این ساواک همکاری می‌نماید و تاکنون گزارشات خبری شماره ۲۰ / ۱۱۹۰۱ هـ ۱۱ - ۵۴/۳/۱۱ و ۲۰ / ۱۲۷۱۵ هـ ۱۱ - ۵۴/۴/۵ - ۲۰ / ۱۲۷۱۷ هـ ۱۱ - ۵۴/۴/۵ به آن اداره کل ارسال گردیده علیهذا منبع مورد بحث نسبت به آخرین وضعیت مشارالیه‌ها و مراقبت از خانواده یاد شده توجه چنانچه گزارشات مفیدی در اختیار بگذارد چگونه به موقع به استحضار خواهد رسید.»^۱

هیچ اطلاعی از گزارشات خبری منبع مورد اشاره در دست نیست. ولی کمیته مشترک که تلفن خانواده صبا بیژن‌زاده را شنود می‌کرد، در ۵۵/۵/۱۸ گزارش می‌دهد که صبا ضمن تماس تلفنی با خانواده خود با خواهرش صفا صحبت می‌کند. صفا خطاب به صبا می‌گوید: «دوستان خوش ظاهر تو مرا و خانواده‌ام را بدبخت کرده‌اند، دوستان تو، دشمنان جانت می‌باشند و خواهر بزرگ وی نیز ضمن نصیحت او را تشویق به معرفی نمود و صبا اظهار داشته که می‌خواهد معرفی بکند ولی چطور، خواهرش تلقین نمود مگر روزنامه را مطالعه نکرده‌ای اگر خود را معرفی کنی بلافاصله آزاد خواهی شد و بعد مادرش ضمن نصیحت او را نفرین می‌نماید که در نتیجه صبا ارتباط تلفنی خود را قطع می‌کند.»^۲

۱. صبا بیژن‌زاده، اسناد بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده شماره ۱۱۷۵۵۱، نامه ساواک تهران ۲۰ هـ ۱۱، به مدیریت کل اداره سوم ۳۱۱، به شماره ۱۴۱۷۹/۲۰ هـ ۱۱، مورخ ۱۳۵۴/۶/۳.

۲. صبا بیژن‌زاده، همان، تلگراف از تبریز به ۳۱۱، شماره ۳۳۳۳۳/۳ هـ ۱۱، مورخ ۳۵/۵/۱۸ (۱۳۵۵).

این ارتباط تلفنی که مدتی پس از کشته شدن حمید اشرف و دیگر اعضا شورای سازمان حاصل شده است تردید او را در ادامه راه نشان می‌دهد. تماس تلفنی بیژن‌زاده با خانواده‌اش با چنین مضامینی بار دیگر در تاریخ ۵۵/۱۱/۱۲ تکرار می‌شود:

متعاقب این جریان در ساعت ۲۰۱۵ روز ۳۵/۱۱/۳ [۵۵] صبا بیژن‌زاده از راه دور تلفنی با منزل خود در مراغه تماس گرفته و با همسر برادرش (نادره طاهری) و مجید بیژن‌زاده و مادرش صحبت می‌کند و دو نفر اخیر ضمن تشریح عواطف برادری و مادری خود و وضع نابسامان مشارالیه‌ها توصیه می‌نمایند که به منزل برگردد و از سرگردانی و درگیری خلاصی پیدا کند صبا در جواب اظهار می‌دارد این همه ناراحتی در اثر اشتباهات پدرش در زمینه ارتباط و معاشرت با خانواده مرضیه احمدی [اسکویی] پیش آمده «در واقع این آتش را پدرش به دامن او ریخته است» و بعداً اضافه می‌نماید امکان دارد دوستان او تلفن بزنند به آنها بگویند حال هاشم خوب است و ما در منزل پری هستیم و ارتباط را بدون خداحافظی قطع می‌نمایم.

کارشناس موضوع ذیل گزارش خبر، چنین اظهار نظر می‌کند:

۱- به نظر می‌رسد ارتباط صبا بیژن‌زاده با تعدادی از افراد گروه خود بعلمی از قبیل ضربت‌های متوالی و دستگیری‌های اخیر قطع گردیده، لذا ناچاراً مسایل فوق را به صورت رمز مطرح نموده که شاید در صورت تماس افراد مذکور با خانواده‌اش از این طریق بتواند ارتباط مجدد برقرار نماید.

۲- شنبه [منبع] در این زمینه توجه گردیده و در نتیجه به اعضای خانواده خود نیز درباره نحوه تماس تلفنی با صبا بیژن‌زاده و همچنین در ارتباط احتمالی دوستان مشارالیه‌ها آموزش لازم را داده است.

۳- به احتمال زیاد صبا بیژن‌زاده در موقعیت دشواری قرار گرفته است که قادر به تصمیم‌گیری منطقی نمی‌باشد.

۱. صبا بیژن‌زاده، همان، گزارش ۳ ه ۱ به ۳۱۱، شماره گزارش ۳۳/۹۱۱۰ ه ۱، مورخ ۳۵/۱۱/۱۲ (۱۳۵۵).

متن مکالمه صبا بیژن زاده آشکارا از پریشانی او حکایت دارد. او که از طریق مرضیه احمدی اسکویی، جذب فعالیت‌های سیاسی و مخفی شده بود؛ به وضوح ناخرسندی خود را از نتایج آشنایی با خانواده مرضیه احمدی بیان می‌کند. حدس و گمان کارشناس مربوطه مبنی بر «در موقعیت دشوار قرار گرفتن صبا بیژن زاده» کاملاً صحیح بود؛ زیرا او در ساعت ۱۶ روز ۵۵/۱۱/۱۲ «به اتفاق جوانی در حدود ۲۳ ساله که قدش کوتاه، دارای سیل کم پشت و پشت سرش پهن بود و [در حالی که] لباس مرتب و چهارخانه درشت به رنگ طوسی به تن کرده بود»، به منزل خواهرش می‌رود و پس از گفت‌وگوهای معمول از حبیب موسی زاده شوهر خواهرش می‌پرسد، آیا قصد ندارد منزلی تهیه کند؟ حبیب موسی زاده پاسخ می‌دهد در آینده نزدیکی می‌خواهد منزل مستقلی تهیه کند که صبا، «اضافه می‌کند سعی نماید یک محل سکونت مناسبی که دارای تلفن باشد تهیه کند و به وی می‌گوید کرایه منزل در چه حدودی باشد حبیب می‌گوید ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ تومان که مشارالیه تأکید می‌نماید منزل را تهیه کند تا وی بتواند در مواقع ضروری با او تماس بگیرد»^۱

ساواک متعاقب این اطلاع، طرحی تهیه می‌کند که به موجب آن منزلی تهیه شده و در اختیار منبع قرار دهند. در این طرح پیش‌بینی می‌کنند که همزمان پایگاهی روبرو یا جنب خانه تهیه شده، ایجاد کنند تا از طریق کنترل بیژن زاده به دیگر اعضا چریک‌ها دست یابند. ثابتی در ذیل این گزارش می‌نویسد:

اساس طرح مورد تأیید است برای اجراء با کمیته مشترک ضد خرابکاری هماهنگی به عمل آید. کمیته نیز منبعی در اطراف مشارالیها دارد. به عملیات لظمه وارد نشود.^۲

۱. صبا بیژن زاده، همان، گزارش از ۱۱ ه ۲۰ به ۳۱۱، شماره ۵۰/۱۸۲۰، ۱۱ ه ۲۰، مورخ

۵۵/۱۱/۱۲، منبع: ۱۱۸۷۹.

۲. صبا بیژن زاده، همان.

صبا بیژن‌زاده بار دیگر در ساعت ۲۲ روز ۵۵/۱۱/۱۹ به منزل خواهرش مراجعه می‌کند و پس از گفت‌وگوهای معمول، مجدداً از حبیب موسی‌زاده خواست که «منزل مناسبی تهیه و از برادرش جدا شود تا اینکه در فرصت‌های مناسب همراه با دوستانش بتواند از منزل مزبور استفاده نماید».

کارشناس موضوع در ساواک، ذیل این خبر می‌نویسد: «بنظر می‌رسد اعضاء گروه صبا بیژن‌زاده فاقد خانه امن» هستند. ساواک با هماهنگی کمیته مشترک، برای تهیه خانه‌ای که صبا بیژن‌زاده و دیگر دوستان او بتوانند گه‌گاه از آن استفاده کنند، به تکاپو می‌افتد و بالاخره خانه‌ای در خیابان تهران نو، بعد از حمام تهران پارس، خیابان ۱۰۳ داخل خیابان، بعد از خیابان ۱۰۲، دست چپ خیابان ۱۰۴، درب سوم، پ ۶ را برای این منظور مناسب تشخیص می‌دهد.^۱ آخرین گزارش مربوط است به تاریخ ۵۵/۱۲/۲. این گزارش به شرح زیر است:

به: مدیریت کل اداره سوم ۳۱۱

شماره: ۱۸۶۵۴ / ۱۱ هـ ۲۰

از: سازمان اطلاعات و امنیت تهران ۱۱ هـ ۲۰

تاریخ: ۲۵۳۵/۱۲/۲ [۱۳۵۵]

درباره: صبا بیژن‌زاده

پیرو شماره: ۱۸۵۸۰ / ۱۱ هـ ۲۰ - ۳۵/۱۱/۲۷ [۱۳۵۵]

در اجرای اوامر صادره رهبر عملیات مربوطه و رئیس بخش ۱۱ این سازمان به کمیته مشترک ضد خرابکاری مراجعه علاوه بر اینکه درباره نحوه اجرای طرح پیشنهادی مشترکاً تبادل نظر گردیده تصمیماتی نیز به شرح زیر اتخاذ گردیده است:

۱- با توجه به این که ساکنین منازل استیجاری به افرادی که منزل اجاره می‌دهند قبلاً بعنوان ودیعه مبالغی (سی تا پنجاه هزار تومان) دریافت می‌دارند لذا بدو از منبع سؤال گردد که سوژه منبع را از نظر تهیه وجه ودیعه تا چه حد

۱. صبا بیژن‌زاده، همان، گزارش سازمان اطلاعات و امنیت تهران ۱۱ هـ ۲۰ به مدیریت کل اداره سوم ۳۱۱، شماره ۱۸۵۸۰ / ۱۱ هـ ۲۰، مورخ ۳۵/۱۱/۲۷ (۱۳۵۵).

قادر میداند. توضیح آنکه اگر ودیعه مزبور بدون مطالعه در اختیار منبع گذاشته می‌شد تا با کمک ساواک منزلی را اجاره نماید امکان داشت این مسئله سوء ظن سوژه را جلب و طرح اجرائی را دچار اشکال نماید.

۲- به منبع آموزش لازم داده شود که در منطقه مربوطه در سه نقطه مختلف سه دستگاه منزل مناسب را با تعیین وضع اجاره‌بها و مقدار ودیعه درخواستی تعیین و در اولین ملاقات خود به سوژه اطلاع دهد نظر نهائی از اجرای این قسمت طرح این است که امکان دارد سوژه بعد از آگاهی از محل منازل مزبور با همکاری همفکران خود مستقیماً اقدام به اجاره یکی از منازل مزبور نماید و به منظور اینکه از هدف و نیت سوژه و ایادی او اطلاع حاصل شود قرار شد بعد از اینکه منبع منازل مزبور را به سوژه نشان داد از طرف کمیته مشترک ضد خرابکاری به طور متناوب از فعل و انفعالاتی که درباره منازل مذکور بعمل می‌آید بطور غیر محسوس کسب خبر گردد تا اگر سوژه و همفکران او مستقیماً اقدام به اجاره یکی از این منازل نمودند از این طریق نیز مراقبت و طرح دستگیری اجرا گردد.

۳- به طور غیر محسوس منزل فعلی منبع که با برادرش مشترکاً زندگی می‌نمایند بررسی و کרוکی آن تهیه و امکان ایجاد پایگاه در یکی از منازل اطراف به دقت مطالعه و مراتب با تعیین محل‌های پایگاه به کمیته مشترک ضد خرابکاری اطلاع داده شود.

با عرض مراتب فوق درباره بند ۳ نیز اقدام و چگونگی طی نامه پیروی با ارسال کروکی اعلام گردیده در مورد بند یک اظهار می‌دارد که تمکن مالی او طوری است که اگر از طرف ساواک مبلغ سی الی پنجاه هزار تومان به عنوان ودیعه جهت تهیه منزل (در صورتی که پرداخت ودیعه مزبور برای تهیه منزل لازم باشد) در اختیار او گذاشته شود به هیچ وجه تولید سوء ظن نخواهد کرد.

درباره بند ۲ طرح، آموزش لازم به منبع داده شد که برابر تصمیمات متخذ اقدام و بعد از آنکه مراتب را به سوژه اطلاع داد نتیجه را سریعاً گزارش نماید. در خاتمه اضافه می‌نماید به طوری که از فحوای کلام منبع استنباط شده سوژه در نظر دارد منبع را که در حال حاضر با برادرش در یک منزل زندگی می‌نماید از برادرش جدا نموده وقتی منزل تهیه کرد از پوشش او و همسرش

برای مواقعی که خانه‌های امن گروهی لو می‌رود برای یک یا دو شب برای مخفی شدن استفاده نمایند ضمناً ساعت ۱۷۳۰ روز ۳۵/۱۱/۳۰ سوژه مورد بحث با منبع تماس و اظهار داشت آیا منزل مورد نظر را تهیه کرده است یا خیر؟ که منبع پاسخ داده به چند بنگاه معاملاتی مراجعه که قرار است جهت دیدن و انتخاب و سپس اجاره آنها اقدام گردد که سوژه اضافه نموده هر چه زودتر این عمل باید انجام گیرد. پ

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت تهران - پرنیان‌فر

گیرنده: مدیریت کل اداره سوم ۳۸۱ جهت استحضار

پیش‌تر دیدیم چریک‌ها در سال ۵۴ بر این باور بودند که مبارزه مسلحانه در آستانه «توده‌ای» شدن است؛ اما زمان درازی نیاز نبود تا بطلان این باور غلط که به راستی معلوم نیست با کدام تحلیل جامعه‌شناختی حاصل شده بود، آشکار گردد. عدم همراهی «توده» با مبارزه مسلحانه سهل است؛ بلکه، نزدیک‌ترین افراد به اعضاء متواری گروه بنا به هر دلیلی با ساواک و علیه فرد متواری همکاری می‌کردند. جلب همکاری یکی از اعضاء خانواده بیژن‌زاده، فقط نمونه‌ای از عملکرد ساواک در جلب چنین همکاری‌هایی است.

چگونگی اقدام ساواک و کمیته مشترک در یافتن خانه مناسب آشکار نیست، زیرا حوادث به نحو دیگری رقم خورد.

در جریان اقدامات مراقبتی کمیته مشترک از یکی از خانه‌های امن گروه واقع در خیابان نظام‌آباد، نبش کوچه ناهید؛ در ساعت ۲۱ روز ۵۵/۱۱/۱۱ حسین برادران چرخ‌خاچی در برخورد با مأمورین امنیتی کشته شد. در بازرسی بدنی از مشارالیه مقداری مدارک از جمله یک برگ سند اتومبیل هیلمن به شماره ۳۹۳۹۷ تهران - ع کشف گردید. با پیگیری‌های به عمل آمده از جانب واحد اجرایی کمیته مشترک، مالک اتومبیل که اینک آن را در اختیار داشت، شناخته نگردید. بنابراین، کمیته مشترک به سراغ مالک پیشین اتومبیل به نام [م. ف. م.] کارمند اداره مخابرات رفت. در مصاحبه‌ای که با وی به عمل آمد، اظهار داشت مدتی

قبل، اتومبیل را به زنی به نام لیلیا احمدی فروخته است. لکن به هنگام تنظیم دفترچه در محضر، خریدار از فروشنده تقاضا نمود تا دفترچه اتومبیل به آدرس فروشنده ارسال شود و سپس خریدار آن را از فروشنده تحویل بگیرد. به همین نحو عمل می‌شود و چون دفترچه مالکیت هنوز ارسال نشده، بنابراین، در اداره راهنمایی و رانندگی است.

کمیته مشترک همکاری فروشنده اتومبیل را جلب می‌کند و تعدادی شماره تلفن در اختیار او قرار می‌دهد، تا چنانچه در ساعات غیر اداری نیز احتیاج به برقراری تماس بود، ارتباط حاصل شود.

پس از چندی، در ساعت ۱۹ روز ۵۵/۱۲/۸ صبا بیژن‌زاده با مراجعه به محل کار فروشنده، دفترچه اتومبیل را از او طلب می‌کند. ولی فروشنده که آموزش‌های لازم را دیده بود، در پاسخ اظهار می‌دارد دفترچه در منزل است و او باید به منزل مراجعه کند؛ و آن را از همسرش بگیرد. پس از خروج بیژن‌زاده، فروشنده سریعاً موضوع را به مأمورین کمیته مشترک اطلاع می‌دهد و در معیت آنان، راهی منزل خود واقع در خیابان کرمان، خیابان شیوا می‌شود. در ساعت ۲۰/۳۰ در حالی که صبا بیژن‌زاده و بهنام امیری دوان، برای دریافت دفترچه اتومبیل به منزل فروشنده نزدیک می‌شوند، با معرفی فروشنده، مأمورین کمیته مشترک آنان را محاصره و پس از درگیری آن دو کشته می‌شوند.

در میان اسناد و مدارکی که از صبا بیژن‌زاده به دست آمد، دو برگ آن حائز اهمیت است. در یکی از این اوراق چند جمله نوشته شده است از جمله «تحلیل مسأله انشعابیون».

اگرچه نمی‌دانیم انشعابیون در این زمان چه کسانی بودند، ولی بدون تردید، تورج حیدری بیگزوند را می‌توان نظریه‌پرداز اصلی انشعابیون دانست. زیرا به رغم آن که وی هنگام برخورد با مأمورین سیانور خود را بلعیده و کشته شد؛ ولی هیچ یک از شاخه‌های چریک‌های فدایی، حتی گروه اکثریت که بعدها به مواضع حزب

توده نزدیک شد؛ حاضر نشدند نام وی را در زمره کشتگان سازمانی خود ذکر کنند. آیا تعمدی در این نکته نهفته است؟

تورج حیدری بیگوند که از اواخر سال ۱۳۵۳ و متعاقب دستگیری محمد معصوم‌خانی متواری و به چریک‌های فدایی پیوسته بود؛ بعد از ظهر ۵۵/۷/۱۲ با نازیلا ارومچی که زمانی با یکدیگر هم‌دانشکده‌ای بودند، در خیابان سیروس قرار داشت. در این دیدار که به دعوت حیدری بیگوند صورت پذیرفته بود؛ او برای ارومچی توضیح می‌دهد پس از ضرباتی که به رهبری چریک‌ها وارد شده؛ اکنون اختلافاتی در نوع و مشی فعالیت در میان اعضا بروز کرده است. برخی همچنان مشی چریکی را قبول دارند و عده‌ای مشی سیاسی را می‌پذیرند.

توضیحات بیگوند به نازیلا / ارومچی، بیشتر از این ادامه پیدا نکرد. شاید مشکوک شدن مأمورین کمیته مشترک به آنان که منجر به جویدن سیانور توسط بیگوند و دستگیری ارومچی شد؛ این فرصت را از او گرفت تا توضیحات بیشتری به ارومچی بدهد.

توضیحات گروه انشعابی که در مقدمه کتاب حیدری بیگوند با نام «تئوری تبلیغ مسلحانه، انحراف از مارکسیسم - لنینیسم» درج شده نیز چندان موضوع را روشن نمی‌کند. براساس این توضیحات، حیدری بیگوند در بدو مخفی شدن هنگامی که «با روحیه انفعالی در یکی از رفقایش روبرو شد که شور و هیجان و فعالیتش را در زندگی قبلی دیده بود»، بدین نتیجه رسید که سازمان چریک‌های فدایی «به یک کارگاه قرون وسطایی که همگان را به کارهای مشابه و ساده می‌گمارد» بیشتر شبیه است تا «به یک کارخانه عظیم با تقسیم کار پیچیده و استفاده صحیح از تمام استعدادهای انسانی»^۱.

۱. گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، نگاه کنید به: تورج حیدری بیگوند، تئوری «تبلیغ مسلحانه» انحراف از مارکسیسم لنینیسم، کتاب اول، تهران، انتشارات جنگل، ۱۳۵۷، ص ج.

اختلافات، از عکس مائو آغاز یا علنی شد: در سال ۱۳۵۴ «بحث درباره بودن عکس مائو در کنار عکس‌های مارکس، انگلس، لنین و نیز رفقای شهید سازمان چریک‌های فدایی خلق و جنبش انقلابی ایران در تیم‌های مختلف سازمان آغاز گشت. کار محاکمه مائو این دهقان مذبذب و دار و دسته منحرفین پکن در بسیاری از تیم‌ها بالا گرفت. تیمی که رفیق تورج در آن بود، از نخستین تیم‌هایی بود که عکس مائو را پایین کشید. مائو و لنین آب‌شان توی یک جوی نمی‌رفت. یکی از آنها بدلی بود و بی‌شک این یکی لنین نبود. رفیق تورج درباره دهقان‌زاده مردودی که چهره واقعی خویش را در میان پرچم سرخ و جاویدان پرولتاریا پوشانده بود، می‌گفت: جای او در آن بلندی‌ها نیست. عقاب‌ها را بدنام می‌کند.»^۱ بی‌گوند همچنین، به کتاب احمدزاده انتقاد داشت. همچنان که مقالات انتقادی‌اش، در مورد اعدام شهریاری و دیگر نظریات سازمان بی‌جواب ماند.^۲

بی‌گوند «در یک بحث نسبتاً تند با اعدام نوشیروان‌پور مخالفت کرده بود: «رفیق مسئول می‌گوید انگیزه اعدام او درس دادن به خائنین احتمالی آینده است تا به خود جرأت ندهند به سازمان مسلح نفوذ کنند. می‌گویم رفیق کار ما که انتقام‌جویی نیست. ما برای درس دادن به امثال این کرم‌ها که مبارزه نمی‌کنیم.»^۳ دیری نپایید که بی‌گوند «از یک تروریست سرگشته به یک مارکسیست راه‌جو و بالنده بدل شد.»^۴ و دانست که سازمان چریک‌های فدایی «سازمان پرولتری» مورد نظر او نیست. بنابراین، «باید لوله سلاح را به داخل سنگری که تا دیروز از آن شلیک می‌کرد، برگرداند.»^۵

بی‌گوند در این سال‌ها به‌طور فزاینده‌ای به‌سوی مارکسیسم گرایش پیدا می‌کرد. او به‌تدریج به‌سوی مارکسیسم گرایش پیدا می‌کرد. او به‌تدریج به‌سوی مارکسیسم گرایش پیدا می‌کرد.

۱. گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، همان، ص. د.
۲. گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، همان، ص. د.
۳. گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، همان، ص. د.
۴. گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، همان، ص. و.
۵. گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، همان، ص. ح.

سند دیگری که ممکن است بتواند پرتوی بر مسئله انشعاب بیافکند، برگه‌ای است که از میان اوراق صبا بیژن‌زاده به دست ساواک افتاده است. در این برگه، خطاب به «رفقا» آمده است:

«رفقا»

رفیقی که در این مدت (بعد از ضربات) در ارتباط با شما بوده مطالبی در رابطه با شما به شورا گزارش کرده است. در جلسه شورا راجع به این مسئله [مسائل] صحبت شد و تصمیم بر این شد که:

- ۱- در رابطه با برخوردهای خود در این مدت از خود انتقاد کنید.
- ۲- شورای سازمان را به رسمیت شناخته و خود را با ضوابط سازمان وفق دهید.

- ۳- نظر خود را درباره «استراتژی مرحله‌ای سازمان به شورا» گزارش کنید.
- ۴- دو رفیق از هم جدا شده و هر کدام در یک رابطه جداگانه قرار گیرند. در صورت اجرای موارد بالا شما می‌توانید بعنوان رفقای سازمان در جهت مبارزه گام بردارید.

شورای سازمان

معلوم نیست مخاطبین این نامه، و آن «دو رفیق» که باید از هم جدا شده و هر کدام در یک رابطه جداگانه قرار گیرند، چه کسانی بودند؟ و اصولاً این نامه در نزد صبا بیژن‌زاده چه می‌کرد؟ آیا او حامل نامه بود یا آنکه مخاطب آن؟ صرف نظر از مخاطبین نامه، تاریخ نگارش آن نیز نامعلوم است. آیا می‌توان تاریخ نگارش نامه را پیش از مرگ حیدری بیگوند دانست؟ دانسته نیست گزارشی که از این «رفقا» به شورای سازمان داده شده، حاوی چه نکاتی بوده است و چه کسانی در تنظیم آن نقش داشته‌اند.

به جز بیگوند، پرویز هادی و خواهرش منیژه و همچنین فاطمه ایزدی، فربرز صالحی و سیامک قلمبر نیز در زمره انشعابیون بودند. ولی از میزان اثرگذاری آنها در روند انشعاب بی‌اطلاعیم.

قطع نظر از این که انشعابیون چه تعداد و چه کسانی بودند، آنان «اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیکی» خود را در ۴۶ صفحه در آبان سال ۵۶ منتشر ساختند. گروه منشعب چون دیگر به مشی مسلحانه اعتقادی نداشت، طبیعی بود که از آرم سازمان در جلد جزوه خود استفاده نکنند و فقط به کلیشه داس و چکش و ستاره اکتفا نمایند.

مخاطب جزوه «رزمنده انقلابی» است که به آنان اطلاع داده شده است: «در آبان ماه سال گذشته، انشعابی به مثابه نتیجه منطقی سیر ایدئولوژی سازمان چریک‌های فدایی خلق در این سازمان به وقوع پیوست.»

زمان انشعاب اگر با تسامح و بدون دقت بیان نشده باشد، نشان می‌دهد، انشعاب پس از مرگ تورج حیدری بی‌گوند، به عنوان شاخص‌ترین و شناخته‌شده‌ترین فرد انشعابی روی داده است.

حزب توده: نقد مشی مسلحانه

با کشته شدن صبا بیژن‌زاده و بهنام امیری‌دوان، موفقیت ساواک و کمیته مشترک در ضربه زدن به چریک‌ها تکمیل شد. چریک‌های فدایی از آغاز سال ۵۵ تا آخرین روزهای این سال متوالیاً ضرباتی دریافت کردند که طی آن کادرهای ورزیده خود و علی‌الخصوص حمیداشرف را از دست دادند. این ضربات از یک سو و گرفتار آمدن گروه در چنبره ساواک از سوی دیگر، تمامی نیرو و توان چریک‌ها را به تحلیل برد. به این ضربات، اکنون باید انشعاب در گروه را نیز اضافه کرد. این عوامل دست به دست هم دادند تا جنبش مسلحانه که چریک‌ها در سال ۵۴ گمان می‌کردند در آستانه توده‌ای شدن است؛ بدون کسب موفقیتی درخور، چنان که تبلیغ می‌شد و یا انتظار می‌رفت به خاموشی گرایید و پرونده آن بدون آنکه نمره قابل قبولی در جهت «نبرد با دیکتاتوری شاه» دریافت کرده باشد، بسته شود.

در این سال‌ها که شعله‌های جنبش مسلحانه زبانه کشید؛ شاهد ساده‌انگاری‌های خوش‌خیالانه و یا خیال‌پردازانه اعضاء؛ خصوصاً رهبران گروه‌های مسلح بودیم. ولی ملاحظه کردیم که چگونه نیروهای امنیتی گام به گام به آنان نزدیک شدند و دور نبود که اعضاء رهبری، یکسره از منابع ساواک تعیین گردند.

دیدیم که پس از حادثه سیاهکل، علی‌اکبر صفایی‌فراهانی در ارزیابی خود از این حرکت، آن را شکست خورده و ناکام دانست؛ ولی با هیاهویی که پیرامون آن شد و جزئی نیز بنا به هر دلیلی آن را «رستاخیز» نامید؛ امکان نقد مشی مسلحانه یکسره بر باد رفت. چنان که حتی نقدهای خود جزئی نیز، مجاللی برای شنیدن نیافت. پس از آن نیز با روی آوردن چریک‌ها به مبارزه مسلحانه در شهر، در برابر این مشی که در ادبیات خود آنان سکتاریستی بود، نقطه پایانی نهادند.

تحمل ضربات متوالی و شکست‌های پی‌درپی راه را بر «نقد سلاح» می‌گشود. بذر انشعاب در گروه از این شکست‌ها مرطوب می‌شد؛ جوانه می‌زد و قوت می‌گرفت.

بی‌گمان، نمی‌توان نقش حزب توده را که از مدت‌ها قبل باب گفت‌وگو را با چریک‌ها گشوده بود، در نقد روش مسلحانه نادیده گرفت.

متأسفانه به علت فقد منابع نمی‌دانیم باب گفت‌وگوی حزب توده که رهبران آن، مارکسیسم را بهتر و کامل‌تر از دیگران آموخته بودند با چریک‌های فدایی از چه زمانی آغاز شد؟

در دومین جلد «دنیا»، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران، شماره مرداد ۱۳۵۳، مقاله‌ای است با عنوان «درباره شیوه‌های مبارزه»، به قلم نورالدین کیانوری که در آن نویسنده یادآور می‌شود: «گفت‌وگوی سال‌های گذشته بین گردان‌های فعال نیروهای انقلاب در کشور ما به طور عمده میان سه جریان سیاسی یعنی هواداران حزب توده ایران، گروه‌های هوادار مجاهدان [مجاهدین] خلق ایران و گروه‌های وابسته به چریک‌های فدایی خلق بود. در این گفت‌وگو[ها] که به طور عمده درباره شیوه‌های مبارزه بود، مشی

حزب توده ایران در مقابل مشی دو جریان سیاسی دیگر، یعنی مجاهدان [مجاهدین] خلق و چریک‌های فدایی خلق، قرار داشت.»
با آن که مضمون این گفت‌وگوها، دست کم در سطح علنی، تاکنون، هرگز انتشار نیافته، اما می‌توان دریافت که جان کلام حزب توده تردید در درستی مشی مسلحانه بوده است. کیانوری در ادامه می‌نویسد:

بدون تردید در گنجینه تجربیات انقلابی در زمینه شیوه‌های مبارزه، بخش بسیار مهمی را اشکال گوناگون مبارزات مسلح تشکیل می‌دهد. هیچ مارکسیستی نمی‌تواند نقش تعیین کننده مبارزات مسلح را برای سرنوشتی رژیم‌های ارتجاعی در لحظات و شرایط مشخص تاریخی نفی کند. ولی اگر کسی ادعا کند که مبارزات مسلح یگانه شکل مبارزه‌ای است که انقلابیون باید در هر لحظه از آن برای نزدیک شدن به هدف خود استفاده نمایند، تاکتیک واقعی انقلاب را به درستی درک نکرده است.^۱

کیانوری تأکید می‌کند: «در استفاده از مبارزات مسلح سه مسئله اساسی اهمیت تعیین کننده دارد: اول تشخیص ضرورت [ی] و مفید بودن استفاده از این شیوه مبارزه، دوم انتخاب نوع این مبارزه، سوم انتخاب لحظه آغاز مبارزه. تشخیص این سه جهت اساسی یکی از پرمسئولیت‌ترین وظایف رهبری انقلابی است.»
کیانوری با بیان اشکال مختلف مبارزه و نتایج مختلف آن در کوبا، بولیوی، الجزایر و پرتغال چنین نتیجه می‌گیرد:

همه این تجربیات به ما نشان می‌دهد که جنبش رهایی‌بخش ملی میهن ما باید برای رسیدن به هدف‌های خود آمادگی آن را داشته باشد که از همه شیوه‌های مبارزه (متناسب با شرایط هر لحظه) استفاده نماید، با ارزیابی درست و دقیق از تناسب نیروها در هر لحظه، آن شیوه مبارزه را در درجه اول قرار دهد که در جریان تدارک نبرد بتواند دشمن را ضعیف کند، توده‌های وسیع و نیروهای انقلابی را به سوی جبهه نبرد به پیش ببرد، در جریان نبرد آرایش

۱. دنیا، مرداد ۱۳۵۳، همان، ص ۷.

نیروهای دشمن و تفوقش را در هم شکند و امکان اعمال اراده خلق را تأمین نماید.

به همین جهت است که ما برخورد چریک‌های [فدایی] خلق را در مورد برگزیدن شیوه مبارزه [مسلحانه] از پایه نادرست و غیر علمی می‌دانیم.^۱

بحث جدلی کیانوری، با این نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد: «مخالفت ما با آن گونه اقدامات چریک‌ها و ترورهای فردی است که در کفه ترازوی تناسب نیروها به سود جنبش رهائی‌بخش ملی چیزی نمی‌افزاید و تنها کمک می‌کند که دشمن بیدارتر شود، نیروها را بهتر آرایش دهد و درندگی‌اش را تشدید کند.»

کیانوری بار دیگر در نشریه دنیا، مربوط به شهریور ۱۳۵۴ چریک‌های فدایی را مخاطب قرار می‌دهد. بهانه مقاله کیانوری که ذیل عنوان «چریک‌ها و حزب طراز نوین طبقه کارگر» انتشار یافت؛ سلسله مقالاتی است که چریک‌ها در نشریه نبرد خلق انتشار داده بودند و اینک کیانوری می‌کوشد تا به آنان نشان دهد که در نظرات‌شان «درباره ماهیت، وظایف و نقش تاریخی حزب طبقه کارگر به طور اعم و درباره حزب توده ایران به مثابه حزب طبقه کارگر به طور اخص ارزیابی‌های نادرستی وجود دارد.»

به زعم کیانوری، درک چریک‌ها از نظریه لنین در مورد حزب طراز نوین طبقه کارگر و نقش آن در انقلاب دموکراتیک به کلی نادرست است و در برابر، نظریات مخدوشی را به عنوان انطباق خلاق لنینیسم با ویژگی‌های ایران کنونی جایگزین آن کرده‌اند.

به نظر این مارکسیست کهنه‌کار، عناصر عمده اشتباه چریک‌ها که می‌توان آن را نوعی تجدید نظر در لنینیسم به شمار آورد؛ بدین شرح است:

۱- بی‌اعتقادی کامل به خصوصیات انقلابی و استعداد سازماندهی طبقه کارگر به عنوان طبقه‌ای که بیش از همه طبقات و قشرهای دیگر اجتماعی

۱. دنیا، همان، ص ۸.

انقلابی است به انقلاب وفادار است و بیش از هر نیروی دیگر شایسته رهبری انقلاب است.

چریک‌ها این نقش را از طبقه کارگر می‌گیرند و آن را به روشنفکران انقلابی واگذار می‌کنند.

در هر صورت چریک شهری و قشر ذخیره آن (سمپاتی‌زنها) از عناصر آگاه و پیشرو تشکیل شده‌اند. توده‌ها با کمیت غول‌آسای خود که کیفیت آنها نیز از این کمیت بر می‌خیزد، در این مبارزه مسلحانه شهری نمی‌توانند شرکت کنند. روشنفکران برای شرکت در این مبارزه از کارگران و دیگر زحمتکشان شهر آمادگی بیشتری دارند.

به‌مین دلیل عمده‌ترین نیروی مبارزه مسلحانه شهری از روشنفکران انقلابی تشکیل شده است.

نویسندگان چریکی این وضع را تنها ویژگی امروز نمی‌دانند بلکه عقیده دارند که:

«این ترکیب به طور عمده با تغییراتی به سود کارگران در مراحل آینده نیز حفظ خواهد شد.»^۱

در حالی که لنین در مقاله مشهور خود به نام «وظائف سوسیال دموکراتهای روس» (۱۸۹۷) در این باره با روشنی هر چه بیشتر تأکید می‌نماید و می‌گوید:

«کار ما بیش از هر چیز به طور عمده باید متوجه کارگران کارخانجات و فابریکها، متوجه کارگران شهری باشد.

سوسیال دموکراسی روس نباید نیروهای خود را متلاشی سازد. او باید تمام این نیرو را برای کار میان کارگران، میان پرولتاریای صنعتی متمرکز سازد، زیرا اینان برای پذیرش افکار سوسیال دموکراسی از همه مستعدترند و از لحاظ فکری و سیاسی بیش از همه تکامل یافته‌اند و از لحاظ نیروی عظیم و متمرکز در مهمترین مراکز سیاسی کشور از همه با اهمیت‌تر می‌باشند.

۱. چریک‌های فدایی خلق، نشریه ۱۹ بهمن تئوریک، شماره ۳، ص ۶۸.

به همین دلیل ایجاد یک سازمان انقلابی محکم در میان کارگران صنعتی در شهرها اولین و مبرمترین وظیفه سوسیال دموکراسی است و در لحظه کنونی به حد اعلا غیرعقلانی است اگر ما توجه خود را از این وظیفه منحرف سازیم.»

کیانوری که سخت دل‌سپرده آموزه‌های لنین در مورد نقش کارگران در انقلاب دموکراتیک می‌باشد، می‌افزاید:

رشد کمی و کیفی طبقه کارگر ایران که هر روز بی‌شمارتر و آگاه‌تر می‌گردد و آمادگی برای مبارزه افزایش می‌یابد. رشد روز افزون تناقضات داخلی جامعه سرمایه‌داری ایران بر اثر تشدید غارتگری امپریالیستی و چپاولگران داخلی همه و همه باید عناصر انقلابی را هر روز بیشتر متوجه نقش روزافزون طبقه کارگر نماید.

ولی نویسندگان چریک نتایجی به کلی معکوس از این همه شرایط مساعد می‌گیرند و عقیده دارند که طبقه کارگر حتی لیاقت و استعداد شرکت در مبارزه با پلیس را ندارند. آنها می‌نویسند:

«تسلط به فن مبارزه با پلیس که هر روز پیچیده‌تر می‌شود و داشتن تحرک فوق‌العاده برای هر چریک ساده امروزی الزام‌آور است.

کارگران و دیگر زحمتکشان شهری که آموزش کافی ندیده‌اند نمی‌توانند این تاکتیک‌ها را در شرایط فعلی بکار برند.»

این بی‌اعتقادی به خصوصیات و امکانات انقلابی و استعدادهای سازماندهی طبقه کارگر پایه موربانه خورده‌ای برای اشتباه زیانبخش‌تر و خطرناک‌تر چریکها در مورد حزب طبقه کارگر است.

۲- نویسندگان نشریات چریکی که درباره لزوم حزب طراز نوین طبقه کارگر و نقش آن در تدارک انقلاب دموکراتیک ملی ارزیابی به کلی نادرستی دارند و در این زمینه هم نظریات مخدوش ضد لنینی را به عنوان «انطباق خلاق لنینسم بر شرایط ویژه ایران» عرضه می‌دارند، دچار رویزیونیسم روشن و بی‌چون و چرائی هستند. در مجلات نامبرده بالا جملات زیرین به چشم می‌خورد:

«قبلاً یاد آور شدیم که پیشاهنگ طبقه کارگر در هر شرایطی الزاماً فرم تکامل یافته حزب را نخواهد داشت - این هم در گذشته و هم در حال صادق است.

گروهها و سازمانهای سیاسی - نظامی مارکسیست - لنینیست در شرایط حاضر می توانند بخشی از پیشاهنگ طبقه کارگر بشمار روند. نه فقط امروز بلکه در فردا نیز که این جریانها به وحدت رسید دیگر جریانهای جنبش کارگری را در جهت مشی خود کانالیزه خواهند کرد و در نتیجه جنبش انقلابی طبقه کارگر از وحدت نسبی برخوردار خواهد شد، هنوز این احتمال وجود دارد که پیشاهنگ طبقه کارگر صورت حزب را به خود نگیرد.»

نویسندگان مقاله اضافه می کنند:

«در شرایط حاضر این فرضیه ایست و مثل همیشه تحقق یافتن آن موکول به رشد جریانهای فعلی و پیاده شدن این فرضیه در عمل است.»

درست دقت کنید تا چه حد برخورد نویسندگان نشریات چریکی دور از فروتنی انقلابی است. اینان به خود اجازه می دهند که فرضیه های بی پایه را جانشین محکم ترین اصول نظریه لنینی درباره لزوم و نقش حزب طبقه کارگر بعنوان عالترین شکل سازمانی طبقه کارگر جا بزنند و تازه مدعی هستند که هر کس این فرضیه مخدوش را بی چون و چرا نپذیرد در مارکسیسم - لنینیسم تجدید نظر کرده است.

هر کس یکبار هم «چه باید کرد» لنین را خوانده باشد و یا آثار قبلی لنین نظیر بروشور کوچک «وظائف سوسیال دموکراسی روس» را خوانده باشد دیده است که لنین با چه روشنی و برندگی لزوم بوجود آوردن حزب طبقه کارگر را بعنوان عمده ترین سلاح طبقه کارگر برای تدارک انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی تأکید می کند. لنین این بروشور تاریخی خود را که بدون تردید یکی از اساسی ترین مدارک برنامه ای در مبارزه برای ایجاد حزب مارکسیستی است با جمله زیر پایان می دهد:

«دست به کار شویم رفقا!

نگذارید که وقت گرانبهای خود را از دست بدهیم. سوسیال دموکراتهای روس کار زیادی در پیش دارند، برای آنکه احتیاجات پرولتاریا را که بیدار می‌شود برآورده سازند، جنبش کارگری را سازمان دهند، گروههای انقلابی و پیوندهای میان آنان را استحکام بخشند، به کارگران نشریات تبلیغاتی و تعلیماتی برسانند و حوزه‌های کارگری و گروههای سوسیال دموکرات را که در سراسر روسیه پراکنده هستند درون حزب واحد کارگری سوسیال دموکرات متحد سازند.»

لنین تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر را بعنوان مبرمترین و فوری‌ترین وظیفه مارکسیستهای انقلابی می‌داند و فرضیه تراشان چریک حتی لزوم تشکیل حزب را برای فردای دور ضروری نمی‌شمارند.

۳- نویسندگان نشریات چریکی از خصوصیات حزب طراز نوین طبقه کارگر شناخت درستی ندارند. آنها ماهیت و سیاست حزب طبقه کارگر را با هم مخلوط می‌کنند و وظیفه آماده ساختن توده‌ها را برای انقلاب قهرآمیز، با اعمال قهر تکررانه چریکی یعنی جنگهای تن به تن عناصر جدا از توده‌ها یکی می‌کنند. ببینیم خود آنها چه می‌نویسند:

از نشریه ۱۹ بهمن شماره ۱ صفحه ۳۶:

«آیا حزب طبقه کارگر در همه شرایط خصوصیات واحدی دارد؟ ... ما معتقدیم که حزب طبقه کارگر در شرایط کشور ما وظایف خاص و فرم خاص خود را خواهد داشت و مهمترین خصیصه این حزب خصلت نظامی آن خواهد بود.»

مهمترین وظیفه این حزب آماده ساختن توده‌ها برای یک انقلاب قهرآمیز است.

البته باید همینجا روشن کنیم که مفهوم قهرآمیز در نظر نویسندگان چریکی به هیچ وجه با مفهوم اعمال قهرانقلابی برای در هم شکستن سازمان دولتی ارتجاعی یکسان نیست بلکه تنها در چارچوب تنگ جنگ تن به تن چریکی دست و پا می‌زند.

مارکسیست - لنینیست‌ها برای حزب طبقه کارگر خصوصیات دیگری را می‌شناسند، همان خصوصیاتی که لنین بنیان‌گذار حزب طراز نوین طبقه کارگر

برشمرده و در تمام دوران پرآموزش ۸۰ سال اخیر جنبش جهانی کارگری هر روز جلای بیشتری یافته است.

خصوصیات چنین حزبی عبارتست از:

حزب، پیشاهنگ آگاه طبقه کارگر است و به تئوری انقلابی یعنی مارکسیسم - لنینیسم مجهز است.

حزب، پیشاهنگ سازمان یافته طبقه کارگر است

حزب، عالی ترین شکل سازمانی طبقه کارگر به شمار می رود

قانون اساسی زندگی درونی حزب سانترالیسم دموکراتیک است

روش سیاسی حزب طراز نوین برپایه تاکتیک انقلابی استوار است یعنی استفاده از همه امکانات و همه شیوه های مبارزه، با در نظر گرفتن تناسب نیروهای خودی و دشمن و شرایط مشخص هر لحظه از مبارزه به منظور در هم شکستن قدرت دولتی و سرنگون ساختن طبقات استثمارگر و بدست گرفتن قدرت دولتی به دست طبقه کارگر

برخورد منتقدانه با عملکرد خویش، پذیرش اشتباهات و آموزش از آنها، رشد دهنده و پیش برنده یک حزب طراز نوین طبقه کارگر است.

مناسبات حزب طبقه کارگر یک کشور با طبقه کارگر و زحمتکشان سایر کشورها بر پایه انترناسیونالیسم پرولتاریائی یعنی همدردی برادرانه و کمک متقابل استوار است.

می بینیم که در تمام خصوصیات لنینی حزب طراز نوین طبقه کارگر جایی برای خصوصیت نظامی و یا غیر نظامی وجود ندارد. این هم از آن من درآوردی های نویسندگان چریک است که بدون احساس مسئولیت سنگینی که در مقابل جنبش انقلابی میهن ما دارند اصول لنینیسم را مورد تجدید نظر قرار می دهند و نظریات و فرضیات خود را به عنوان انطباق خلاق لنینیسم بر ویژگی های ایران کنونی عرضه می دارند.

رفقای عزیز! حزب طراز نوین طبقه کارگر می تواند در انطباق تاکتیک انقلابی با شرایط مشخص یک جامعه در این لحظه یا آن لحظه تاریخی به این یا آن شیوه مبارزه توجه عمده معطوف دارد.

... درباره انتخاب شیوه مبارزه برای تدارک و انجام انقلاب حزب طراز نوین همانطور که لنین بروشنی گفته است طبقه کارگر هرگز از پیش دست خود را نمی‌بندد و آماده است که در هر لحظه بر پایه ارزیابی درست نیروهای خودی و دشمن بر پایه آمادگی توده‌ها آن شکلی از مبارزه را برگزیند که بتواند به بهترین شکل توده‌های انقلابی را متشکل سازد و به حرکت درآورد. ولی نویسندگان نشریات چریکی این برخورد لنین را قبول ندارند، در آن تجدید نظر می‌کنند و نظریه مائوئیستی را جانشین آن می‌سازند و از پیش تمام مبارزه را در چهارچوب تنگ مبارزه مسلحانه چریکی می‌فشارند. آنها پیش‌بینی می‌کنند که:

«در انقلاب ما جنگ توده‌ای طولانی وجود خواهد داشت. در چین هم چنین بوده است. پایگاه نظامی ارتش توده‌ای ما در مناطق روستائی خواهد بود. در چین همچنین بوده است.»^۱

جناح دیگر چریکی تقریباً همین نظر را با سخن‌های دیگر تکرار می‌کند: «با این ترتیب واقعیت‌های موجود به صورت دو اصل برای جنبش مسلحانه در می‌آیند:

اول اینکه توده‌های شهر به موازات رشد مبارزه مسلحانه در شهر از کانال جنبش‌های اقتصادی سیاسی، به حرکت در می‌آیند و تداوم و تکامل این حرکت متکی به ادامه و رشد مبارزه مسلحانه است. دوم اینکه مبارزه مسلحانه در «کوه» توده‌ای می‌شود. با گسترش و تکامل مبارزه مسلحانه در کوه توده‌های روستائی و شهری به این مبارزه می‌پیوندند.»^۲

به این ترتیب می‌بینیم که نویسندگان نشریات چریکی چه از خصوصیات حزب طراز نوین طبقه کارگر و چه از استراتژی و تاکتیک انقلابی طبقه کارگر شناخت درستی ندارند.

۱. نبرد خلق، اندیشه ماتوتسه دون و انقلاب ما، شماره ۲، سال ۱۳۵۳، ص ۴۳.

۲. نشریه ۱۹ بهمن تئوریک، شماره ۲، ص ۶۹.

علاوه بر این چریک‌ها از یکی از عمده‌ترین خصوصیات حزب طراز نوین طبقه کارگر یعنی انترناسیونالیسم پرولتری که پایه مناسبات هر حزب طراز نوین طبقه کارگر با سایر احزاب برادر و جنبش‌های انقلابی است به کلی دورند و آن را به بازی می‌گیرند.

اگر تمام نشریات سه سال گذشته وابسته به چریک‌های خلق را مطالعه کنیم، درست است که در آنها از مائوئیسم که روزی به آن شدیداً دچار بودند گام به گام دوری بسته و در نشریات اخیر در برابر آن موضع گرفته‌اند ولی هنوز از روش‌بینی و ارزیابی درست از جنبش بیکران پیروزمند کارگری جهانی که خانواده کشورهای سوسیالیستی و در پیشاپیش همه، کشور لنین، اتحاد شوروی گام بر می‌دارد، دورند.

درست است که به جنبش انقلابی ویتنام و کوبا ارج زیاد می‌گذارند ولی تضاد فاحش ارزیابی خود را با ارزیابی روشن و بی‌چون و چرای رهبران این جنبش‌های انقلابی درباره حزب کمونیست اتحاد شوروی، بزرگترین گردان جنبش انقلابی کارگری جهان نمی‌بینند و یا می‌بینند و توان اعتراف به اشتباه خود را ندارند.

همین ناتوانی در دیدن و شناختن و پذیرا شدن اشتباهات یک خصوصیت غیرلنینی، یک خاصیت خرده بورژوائی و غیر پرولتاری است.

به نظر می‌رسد در این ارزیابی‌ها، حزب توده پیش و بیش از آن که نگران بدفهمی چریک‌ها از مارکسیسم - لنینیسم باشد؛ نگران اعتبار و حیثیت خود بود که توسط چریک‌ها سخت مورد حمله قرار گرفته بود. مسعود/خگر در شماره ۲ نشریه «دنیا» مربوط به اردیبهشت ۵۵ به بهانه درج مقالاتی در «نبرد خلق» و «۱۹ بهمن تنوریک»، «نظری به برخی جوانب» آن می‌افکند و پاسخی به آنها می‌دهد. به نظر مسعود/خگر نوشته‌های اخیر چریک‌ها لااقل از سه نظر شایان توجه است:

۱- بر بها دادن به خود و بی‌ارزش کردن دیگران

۲- تحریف واقعیت‌های تاریخی

۳- بروز اختلاف نظر، همراه با برخی گرایش‌های نو در بین چریک‌ها.

ما بدون آنکه به بررسی همه جانبه این نکات بپردازیم، به ذکر برخی ملاحظات اکتفا می‌کنیم:

۱- پربها دادن بخود و بی‌ارزش کردن دیگران

آنچه پیش از همه در این نوشته‌ها به چشم می‌خورد، فرارقتن نویسندگان آنها از حدود، متانت و فروتنی انقلابی است. در اینکه نویسندگان چریکی، سازمان خود را تنها سازمان واقعاً انقلابی مارکسیستی دارای «مشی سیاسی» و «برنامه استراتژیک و تاکتیکی» صحیح و بی‌خدشه می‌دانند، مختارند. ولی برای این «حق» حد و مرزی است که گذشتن از آن انسان را به باریکه گمراهی و عرصه خودبینی و خودستائی می‌کشاند.

در این نوشته‌ها، حزب توده ایران به مثابه «فسیل‌های مهاجر»ی که «کوله‌باری از اشتباه‌های فاجعه‌آمیز همراه عنوان مسخ شده» حزب برادر «را بدوش می‌کشند» معرفی می‌شود. درباره زندانیان سیاسی دوران رضاشاه که پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان‌ها رهایی یافتند، به طعنه چنین گفته می‌شود: «زندان‌های سیاسی که اغلب آنها متهم به داشتن مرام اشتراکی شده بودند، با احترام و هاله تقدس آزاد شدند». این نویسندگان چریکی حتی اولین کمونیست‌های ایرانی را که به هر حال، بنیادگذاران و ناشرین بزرگترین و انقلابی‌ترین جریان سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژیک دوران ما در ایران بودند، از نیش زهرآلود قلم خود در امان نمی‌دارند. حزب کمونیست، که صرفنظر از نام آن نیز، در آن شرایط پیشاهنگ طبقه کارگر محسوب می‌شد و ... کمونیست‌ها که این نام را خیلی آسان بر خود نهاده بودند... توصیف‌های ناهنجاری است که با آن نویسندگان رساله‌ها از اولین نسل کمونیست‌های ایرانی با ناسپاسی تمام یاد می‌کنند.

اگر ارزیابی این نویسندگان چریک از سازمان‌ها و رهبران جنبش انقلابی کارگری ایران چنین باشد، معلوم نیست از چه رو بر پایه کدام اصول اخلاقی خود را تنها وارث کلیه سنن انقلابی جنبش کارگری، بشمار می‌آورند؟ آیا فدا کردن جان در راه چند عمل تروریستی بی‌ثمر و حتی زیان‌بخش، این حق را به این نویسندگان چریک می‌دهد که پا را از دایره ابتدائی‌ترین موازین اخلاق انقلابی فراتر نهند و خود را همه چیز بدانند و دیگران را به هیچ بگیرند؟

نویسندگان رساله‌ها و مقاله‌های چریکی در این راه تنگ نظرانه خرده بورژوازی چنان تند میرانند که گاه همچون سلاطین قاجار که القاب «سلطنه» و «دوله» را از روی هوی و هوس به این یا آن کس عطا می‌کردند و یا پس می‌گرفتند، می‌خواهند واگذاری و یا بازگرفتن عنوان «مارکسیست - لنینیست» را در انحصار خود داشته باشند. آنان درباره کسانی که «گول اپورتونیست‌های رنگارنگ را خورده‌اند» با بزرگواری خاص می‌گویند: «... هنوز کمی زود است که عنوان "مارکسیست - لنینیست" را از تمامی آنها بگیریم و باید کمی بیشتر منتظر شد.» آری، تند می‌رانید و بسیار هم تند! هم در اقدامات خود و هم در خودبینی‌های خویش. و جای تأسف است.

مورد دوم مربوط است به برخی رویدادهای تاریخی که به گمان مسعود اخگر، چریک‌ها آنها را تحریف کرده‌اند. و اما مورد سوم:

۳- بروز اختلاف نظرها، همراه با برخی گرایش‌های نو نکته قابل توجه دیگر در رساله‌ها و نوشته‌های چریک‌های فدائی خلق، گرایش‌های تازه‌ای است که در نظریات و اعتقادات آنان به چشم می‌خورد. این گرایش‌ها را اگر چه می‌توان به طور کلی در جهت «تعديل» نظریات و اعتقادات اولیه چریک‌ها در ارزیابی از مواضع سیاسی زحمتکشان، شرایط عینی و ذهنی مبارزه و انقلاب، چگونگی برخورد به مبارزه مسلحانه و غیره دانست، ولی از نحوه برداشت و چگونگی طرح مسائل چنین بر می‌آید که اختلاف نظرهای کم و بیش جدی و عمیق در درون این جریان سیاسی یا «جنبش نوین» وجود دارد که هنوز به حل نهائی خود نرسیده است.

در رساله «مبرم‌ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی» با اشاره به گرایش‌های چپ روانه در جنبش چریکی گفته می‌شود: این گرایش‌ها عملاً در درون جنبش ما وجود داشته و هم اکنون نیز ما با این گرایش‌ها درگیر هستیم. وجود همین گرایش‌ها به سهم خود به رشد جنبش آسیب رسانده و چنانچه با آن مبارزه جدی نشود، می‌تواند کل جنبش را به خطر بیندازد. جالب آنکه به اعتراف همین رساله این انحرافات مربوط به دوران اولیه و یا

«جینی» جنبش نبوده، بلکه «در سالهای اخیر... در یک رشته مسائل و پدیده‌های شکل نسبتاً مشخص به خود گرفته است».

در اینجا نیز برای رعایت اختصار به ذکر چند نمونه از این گرایش‌ها و یا اختلاف نظرها اکتفا می‌ورزیم:

درباره طبقه کارگر

امیر پرویز پویان در جزوه «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا» که یکی از اولین انتشارات وسیع و پر سر و صدای چریکی بود، در ارزیابی از طبقه کارگر چنین نوشته بود:

«تجربه، نشان می‌دهد که کارگران حتی کارگران جوان، با همه نارضائی از وضعی که در آن به سر می‌برند رغبت چندانی به آموزشهای سیاسی نشان نمی‌دهند... فقدان هر نوع جریان قابل لمس سیاسی و ناآگاهی آنان موجب شده است تا به پذیرش فرهنگ مسلط جامعه تا حدی تمکین نمایند... گروه کتابخوان کارگران مشتری منحن‌ترین و کثیف‌ترین آثار ارتجاعی هستند... غالب آنها خصائص لومپن پیدا کرده‌اند».

این ارزیابی نادرست از طبقه کارگر در زمان خود از طرف حزب ما شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت و چنانکه می‌دانیم انتقاد ما نیز با سیل اتهامات و افتراآت روبرو شد! ولی اکنون پس از گذشت چهار سال در رساله «جمع‌بندی مبارزات سی‌ساله اخیر در ایران» درباره کارگران با نظر دیگری روبرو هستیم. «کسانی که از انحطاط طبقه کارگر سخن می‌گویند و یا از نفوذ فرهنگ غیر کارگری در این طبقه حرف می‌زنند باید توجه داشته باشند که آنچه در برابر آنها است، نه انحطاط و نه جانشین شدن فرهنگ دیگری به جای فرهنگ طبقه کارگر است....»

اختلاف میان این دو نوشته کاملاً آشکار است: یکی از «پذیرش فرهنگ مسلط جامعه» که در یک جامعه سرمایه‌داری، همان «نفوذ فرهنگ غیر کارگری» است و روی آوردن کارگران به «منحن‌ترین و کثیف‌ترین آثار ارتجاعی» و پیدا شدن «خصائص لومپن» میان اکثر کارگران دم می‌زند و دیگری چنین افرادی را از داشتن چنین تصوّراتی برحذر می‌دارد.

درباره عشایر

علی اکبر رضائی [صفایی] فراهانی در جزوه «آنچه باید یک انقلابی بداند» در مورد عشایر می نویسد: «در ارزیابی نیروهای انقلابی نباید از عشایر غافل ماند. عشایر ایران بخصوص در کردستان و فارس زمینه های مساعدی برای جنبش مسلحانه اند.»^۱ ولی در رساله یاد شده پس از اشاره به همین مناطق کردستان و فارس و با در نظر گرفتن «سیر طبیعی تبدیل زندگی شبانی به زندگی کشاورزی و نتایج اصلاحات ارضی و غیره گفته می شود: «در هم ریختگی سازمان ایل باعث شده... عشایر بر خلاف سنن دیرینه خود نتوانند در برابر رژیم در منطقه زندگی خود دست به شورش هایی بزنند که هدفهای اقتصادی - سیاسی را تماماً در خود داشت.»

در اینجا نیز با دو برخورد کاملاً متفاوت روبرو هستیم.

«تثبیت مبارزه مسلحانه»

نویسنده رساله «مهمترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی» که در شماره ۳ «۱۹ بهمن تئوریک» در فروردین ۱۳۵۴ نشر یافته به تعریف «تثبیت مبارزه مسلحانه» می پردازد و می نویسد: «... تثبیت مبارزه مسلحانه در عمل به معنی آن است که سازمانهای چریکی با جریانهای سیاسی - نظامی که این مشی را اعمال می کنند، موفق شوند بخش مهمی از نیروهای فعال را به سوی خود جلب کنند.» و «بدیهی است در حال حاضر گرچه در این راه گامهای امیدبخشی برداشته شده، هنوز تا هدف فاصله داریم و به همین دلیل باید تأکید بر تاکتیک هایی که روی تثبیت مشی انقلابی تکیه می کند، ادامه یابد.»^۲

و اما در شماره ۶ «نبرد خلق» که یک ماه بعد یعنی در اردیبهشت ۱۳۵۴ نشر یافته، چنین می خوانیم: اکنون دیگر ما مبارزه مسلحانه را در جامعه تثبیت کرده ایم. درستی مشی تبلیغ مسلحانه را بعنوان شکل محوری مبارزه به اغلب نیروهای آگاه خلق اثبات کرده ایم و آنها را به سوی مبارزه مسلحانه جلب نموده ایم.^۳

۱. علی اکبر صفایی فراهانی [بیژن جزنی]، آنچه یک انقلابی باید بداند، ص ۶.

۲. علی اکبر صفایی فراهانی، همان، ص ۶۵.

۳. نبرد خلق، شماره ۶، ص ۹.

با آنکه در این دو نوشته «تثبیت مبارزه مسلحانه» بدو شکل متفاوت بیان شده، ولی با کمی دقت می‌توان پی برد که هر دو محتوای واحدی برای «تثبیت مبارزه مسلحانه» قائلند. ولی معلوم نیست که سازمان چریک‌های فدائی خلق که در فروردین ۱۳۵۴ هنوز به «تثبیت مبارزه مسلحانه» دست نیافته بود، چگونه [توانسته] پس از یک ماه به آن دست یابد. آیا این تغییر ارزیابی است یا اختلاف نظر؟

شرایط عینی و ذهنی انقلاب

در رساله «مبرمترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی» در مورد اختلاف نظر درباره شرایط عینی و ذهنی در داخل سازمان چریک‌ها به صراحت گفته می‌شود: «در حالیکه اپورتونیزم راست ... برای آغاز یک مبارزه قاطع با رژیم منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب می‌ماند... برخی رفقای ما به عنوان پاسخ به این نظریه تسلیم طلبانه مدعی شده‌اند که در دوره قبل یعنی فاصله سالهای ۴۲ تا ۴۹ شرایط عینی انقلاب فراهم بوده است. عده‌ای نیز علیرغم واقعیت‌های غیر قابل انکار سالهای اخیر همچنان اصرار می‌ورزند که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم است و توسل به قهر را با این استدلال مجاز می‌شناسند.» این قبیل اختلافات چنان که از همین رساله بر می‌آید، در مسائل دیگری نظیر شیوه و هدف‌های مبارزه مسلحانه و غیره نیز در میان چریک‌ها وجود دارد.

نمونه‌هایی را که ما در اینجا ذکر کردیم، وجود اختلاف نظرهای قدیمی و تازه و در مواردی، گرایش‌های تازه را در جهت «تعدیل» (نه تصحیح) نظریات نادرست چریک‌ها را به ثبوت می‌رساند.

تفسیری بر اختلاف نظرها و گرایش‌ها

وجود اختلاف نظر (البته نه در اصول اساسی و بسیار مهم) در شرایط بسیار بغرنج مبارزه اجتماعی و یا کوشش در جهت تصحیح، تدقیق و تنقیح نظریات گذشته امری است طبیعی. از این جهت اگر کوشش‌هایی درون چریک‌های فدائی خلق در جهت اصلاح شیوه‌های چپ‌روانه و پدیده‌های ناسالم بعمل آید، این کوشش‌ها را می‌توان به مثابه گامی مثبت ارزیابی نمود. ولی از مجموعه رساله‌ها و مقاله‌های منتشره چنین بر می‌آید که این جریان هنوز

نتوانسته است خود را از چنگ چپ گرانی‌های ماجراجویانه، این غده سرطانی، که فقط با یک عمل جراحی قاطع و آن هم به موقع، میتوان از آن رهایی یافت، نجات بخشد.

وجود این اختلاف نظرها و گرایش‌ها در عین حال نشان می‌دهد که این حکم که چون ما چریک‌ها در ایران هستیم و «... با واقعیت عینی برخورد مستقیم داریم» و عمل انقلابی انجام می‌دهیم، لذا برای درک واقعیت‌های ایران بر «فسیل‌های مهاجر» ارجحیت داریم، تا چه حد نادرست است. اگر این تماس مستقیم داروی تمام دردها بود، دیگر میان خود چریک‌ها در ارزیابی مسائل اجتماعی اختلاف نظر پدید نمی‌آمد و چریک‌ها «در سالهای ۱۳۴۴ به بعد»، یعنی دیرتر از حزب توده ایران به ماهیت اصلاحات ارضی پی نمی‌بردند.

حزب توده بالاخره در خردادماه ۱۳۵۵ حکم خود را به قلم منوچهر بهزادی درباره ترور چنین صادر می‌کند:

ترور، شیوه لنینی مبارزه مسلحانه نیست

یکی از پدیده‌های تأسف‌آور و زیان‌بخش در اپوزیسیون ضد رژیم این است که کسانی به نام مارکسیسم - لنینیسم، هم خود در درک و بیان مفاهیم و مقولات مارکسیستی - لنینیستی دچار اغتشاش فکری، سردرگمی، گمراهی و اشتباه‌اند و هم در بین بخشی از مبارزان اغتشاش فکری، سردرگمی، گمراهی و اشتباه به وجود آورده‌اند. زبان چنین پدیده‌ای به ویژه زمانی آشکار می‌شود که این اغتشاش فکری، سردرگمی، گمراهی و اشتباه تنها در حیطه بحث تئوریک «خالص» باقی نمی‌ماند، بلکه راهنمای عمل قرار می‌گیرد و قرار گرفته است. و این عمل با سرنوشت بخشی از مبارزان، با سرنوشت بخشی از نیروها و سازمانهای ضد رژیم، با سرنوشت بخشی از جنبش انقلابی میهن ما بستگی دارد و بستگی پیدا کرده است. زبان این پدیده باز هم بیشتر می‌شود، وقتی کسانی تلاش می‌کنند این درک و عمل غلط را به تمام جنبش تحمیل کنند.

از جمله مهمترین این مسائل، چگونگی درک و برخورد «چریک‌ها» به «مبارزه مسلحانه» است «چریک‌ها» شیوه مبارزه خود را، که تمام مختصات «ترور» را در خود جمع دارد، «مبارزه مسلحانه» می‌نامند. ما در این باره در

گذشته بارها و بارها به تفصیل سخن گفته‌ایم، ولی از آنجا که «چریکها» می‌کوشند شیوه مبارزه خود را به تمام جنبش تحمیل کنند، از آنجا که هر کس با این شیوه‌های مبارزه مخالف باشد، و به ویژه حزب توده ایران، مورد حملات خصمانه، «چریکها» قرار می‌گیرد، از آنجا که زیان شیوه مبارزه چریکها روز به روز بیشتر آشکار می‌شود، ما وظیفه خود می‌دانیم که باز هم در این باره بحث کنیم و باز هم با قاطعیت تمام «ترور» یعنی شیوه مبارزه «چریکها» را بعنوان تاکتیک انقلابی طرد کنیم.

بحث بر سر چیست؟

هیچ نیروی واقعاً انقلابی نمی‌تواند در مبارزه برای تحول اجتماعی، با «مبارزه مسلحانه» (و دقیق‌تر: راه غیر مسالمت‌آمیز)، به عنوان یکی از اشکال مبارزه و عالی‌ترین شکل آن، اصولاً و مطلقاً مخالف باشد. ولی این بحث می‌تواند بین نیروهای انقلابی وجود داشته باشد و وجود دارد که برخی شرایط را در حال حاضر برای «مبارزه مسلحانه» آماده و مناسب نمی‌دانند و بعضی آماده و مناسب می‌دانند.

در این زمینه، حزب توده ایران، وفادار به تاکتیک لنینی انقلاب، چنانکه بارها متذکر شده، معتقد است که اولاً از تمام اشکال مبارزه، از جمله «مبارزه مسلحانه» برای تحول انقلابی می‌توان استفاده کرد. ثانیاً شکل مبارزه برای تحول انقلابی، به ویژه عالی‌ترین شکل، یعنی «مبارزه مسلحانه» را، از پیش نمی‌توان و نباید تعیین کرد. ثالثاً خود «مبارزه مسلحانه» دارای اشکال گوناگونی است که باید مطابق با شرایط ویژه انقلاب در هر کشور، متناسب با رشد و تکامل جنبش و با در نظر گرفتن تغییر و تحول در اوضاع و احوال داخلی و خارجی، بهترین و مناسب‌ترین آن را یافت. رابعاً شرایط کنونی در میهن ما آماده و مناسب برای دست‌زدن به «مبارزه مسلحانه» نیست.

ولی بحث کنونی ما با «چریکها» درباره لزوم یا عدم لزوم «مبارزه مسلحانه» نیست. بحث ما بر سر این است که ما شیوه مبارزه «چریکها» را اصولاً مبارزه مسلحانه به شیوه لنینی نمی‌دانیم، به نظر ما این شیوه مبارزه، «ترور» است که هیچ‌گونه وجه مشترکی با «مبارزه مسلحانه» به مفهوم لنینی آن ندارد.

ترور و مبارزه مسلحانه

لنین، استاد بزرگ تاکتیک انقلابی، هرگز میان «ترور» و «مبارزه مسلحانه» علامت تساوی نگذاشته و یا آن را «شکلی از اشکال مبارزه مسلحانه» ننمیده و ندانسته است. لنین از «ترور» حداکثر به عنوان «شیوه مبارزه» و «وسیله مبارزه» آن هم در شرایط کاملاً خاص سخن گفته و در همان حال تأکید کرده است که «... قتل سیاسی (بمفهوم «ترور» - ب) هیچ وجه مشترکی با عمل قهرآمیز یک انقلاب خلقی ندارد.^۱ چرا؟ برای اینکه اگر شرایط اصلی و حتمی «مبارزه مسلحانه» پیوند گسست‌ناپذیر آن با جنبش توده‌ای آماده بودن شرایط عینی و ذهنی برای «مبارزه مسلحانه» و رهبری این مبارزه توسط حزب انقلابی طبقه کارگر است، برعکس به عقیده لنین:

- «ترور، توطئه گروههای روشنفکری» است.^۲

- «ترور، انتقام از اشخاص جداگانه» است.^۳

- «ترور، ... به هیچ وجه با کار در توده‌ها، برای توده‌ها و با توده‌ها پیوندی ندارد.»^۴

- «ترور، نتیجه ... فقدان شرایط مقدماتی برای قیام» است.^۵

«مبارزه مسلحانه «چریک‌ها»، «ترور» است

واقعیات به طور انکارناپذیری نشان می‌دهد که شیوه مبارزه «چریک‌ها» که به آن نام «مبارزه مسلحانه» داده‌اند، با مختصاتی که لنین برای «ترور» بر شمرده، عیناً تطبیق می‌کند. زیرا:

- «چریک‌ها»، بنا به اعتراف خودشان، از گروه‌ها و گروهکهای روشنفکری تشکیل شده‌اند.

- «عملیات چریکی»، بنا به گزارش‌ها و اطلاعاتی‌های «چریک‌ها»، در ترور اشخاص جداگانه و یا منفجر ساختن مؤسسات جداگانه خلاصه می‌شود.

۱. کلیات آثار لنین، بزبان آلمانی، جلد ۸، ص ۷.

۲. کلیات آثار لنین، بزبان آلمانی، جلد ۱۰، ص ۱۰۶.

۳. کلیات آثار لنین، بزبان آلمانی، جلد ۱۰، ص ۱۰۶.

۴. کلیات آثار لنین، بزبان آلمانی، جلد ۶، ص ۱۶۷.

۵. کلیات آثار لنین، بزبان آلمانی، جلد ۱۰، ص ۱۰۷.

(اینکه «چریکها» ترور اشخاص را «اقدام انقلابی» می‌نامند، تغییری در واقعیت عمل تروریستی آنها نمی‌دهد).

— «چریکها»، بنا به اعتراف خودشان، هیچ‌گونه پیوندی با جنبش توده‌ها ندارند.

— «عملیات چریکی» - و صحیح‌تر - اقدامات تروریستی «چریکها» درست در زمانی انجام می‌گیرد که شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب و یا «مبارزه مسلحانه» آماده و مناسب نیست. بدینسان اولاً در حال حاضر شرایط عینی و ذهنی اصولاً برای «مبارزه مسلحانه» آماده و مناسب نیست. ثانیاً ترور اصولاً «مبارزه مسلحانه» به مفهوم لنینی آن نیست. ثالثاً «عملیات چریکی» و شیوه مبارزه «چریکها» اصولاً «ترور» است. و سرانجام و در نتیجه و شیوه مبارزه «چریکها»، یعنی «ترور» برای جنبش زیانبخش است.

چرا «ترور» زیانبخش است

لنین «ترور» را «ب عنوان تاکتیک انقلابی... بی فایده و زیانبخش» می‌داند^۱ چرا؟

برای اینکه به عقیده لنین:

— ترور وسیله‌ای است که «بهترین نیروها را از مهمترین و مبرمترین کار ضرور تهییجی و سازمانی منحرف می‌کند، پیوند انقلابیون را با توده‌های طبقات انقلابی اهالی مختل می‌سازد و هم در نزد انقلابیون و هم در نزد اهالی به طور عموم تصور کاملاً معکوسی از وظائف و شیوه‌های مبارزه علیه سلطنت مطلقه ایجاد می‌کند».^۲

— «تبلیغ ترور... در توده‌های کارگر این پندار زیانبخش را بوجود می‌آورد که ترور مردم را حتی علیرغم میلشان مجبور می‌کند که سیاسی فکر کنند».^۳

— «ترور نظر را از مهمترین وظائف مجموعه جنبش منحرف می‌کند».^۴

۱. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۱۸، ص ۴۶۹.

۲. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۶، ص ۴۷۳.

۳. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۶، ص ۱۶۷.

۴. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۵، ص ۷.

— «ترور نه نیروهای دولت، بلکه نیروهای انقلاب را دچار پراکندگی می‌کند»^۱

با کمال تأسف، و به طور ناگزیر، در اثر عملیات تروریستی «چریکها»، اکنون در ایران ما آشکارا با آن نتایج زیانبخشی که لنین برای «ترور» برشمرده، روبرو هستیم:

— این تصور غلط در بخشی از مبارزان پیدا شده که گویا با کشتن چند پاسبان و سرباز و چند افسر خائن، چند سرمایه‌دار و منفجر ساختن چند عمارت می‌توان هم توده‌ها را «به حرکت» درآورد و هم رژیم استبدادی شاه را «متزلزل» و سپس «سرنگون» ساخت.

— این تصور غلط موجب شده که بخشی از مبارزان به جای آنکه نیروی خود را صرف تهییج و ترویج سیاسی، شرکت در مبارزات توده‌ای و سازماندهی انقلابی کند، یعنی درست همان وظائفی که در حال حاضر در برابر نیروهای انقلابی قرار دارد، تمام نیرو و انرژی خود را برای تدارک و اجرای عملیات تروریستی بکار می‌برد.

— در نتیجه عملیات تروریستی «چریکها»، در مقابل از بین رفتن معدودی از عوامل و هواداران رژیم، طبق آمار دولتی در چهار سال اخیر بیش از ۲۰۰ نفر و طبق گفته خود «چریکها» بیش از ۶۰۰ نفر از جوانان مبارز به اشکال گوناگون نابود شده‌اند. به سخن دیگر «چریکها» تلفات سنگین و غیر قابل جبرانی داده‌اند، بدون آنکه حتی نیم گامی به هدف اساسی خود نزدیک شوند و یا به جنبش کمک کنند.

— در نتیجه عملیات تروریستی «چریکها»، رژیم امکان یافته است که بهانه‌های جدیدی برای تشدید ترور و اختناق پیدا کند.

با توجه به واقعیات انکار ناپذیر فوق این نتیجه‌گیری ناگزیر و صحیح است که شیوه مبارزه «چریکها» هم بخشی از نیروهای انقلابی را بهدر داده و می‌دهد، هم بهانه برای تشدید رژیم ترور و اختناق شده و می‌شود و هم بخشی از مبارزان را از توجه به وظائف واقعی و اساسی جنبش انقلابی ایران در حال و

۱. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۵، ص ۷.

آینده باز داشته و باز می‌دارد، و لذا بحد اعلی برای جنبش زیانبخش بوده و هست.

چگونه ترور توجیه می‌شود؟

«چریک‌ها» در توجیه شیوه مبارزه تروریستی خود، بطور خلاصه می‌گویند: اولاً رژیم ترور و اختناق راهی جز این برای آنها باقی نگذاشته است. ثانیاً آنها بدینوسیله می‌خواهند توده‌ها را «به حرکت» درآورند. ثالثاً آنها بدینوسیله می‌خواهند به رژیم «ضربه» بزنند.

در پاسخ «استدلال» نخست، لنین حتی در رد نظر کسانی که با توسل بی‌موقع به اشکال عالی مبارزه، یعنی مبارزه و قیام مسلحانه، درصدد «تازاندن» انقلاب هستند، تأکید می‌کند که در زمانی که ارتجاع «خشمگین» و «قوی» است، در زمانی که حزب «ضعیف» و ارتباط با توده‌ها «سست» است، می‌باید به «اشکال پائین مبارزه» متوسل شد، زیرا فقط در چنین صورتی است که می‌توان «آگاهی توده‌ها را برای مبارزه فراهم» آورد و آنها را به پشتیبانی از اشکال عالی مبارزه جلب کرد.

لنین در انتقاد از چنین کسانی می‌گوید:

«اشکال عالی مبارزه، که هیچ‌جا و هرگز در جهان بدون فشار مستقیم توده‌ها نمی‌تواند موفقیت داشته باشد، در زمان ارتجاع خشمگین، قبل از هر شکلی، بعنوان اشکال «ممکن» توصیه می‌شوند، و برعکس اشکال پائین مبارزه، که کمتر نقض قوانین توسط مبارزه توده‌ها و بیشتر استفاده از این قوانین را برای ترویج و تهییج در بردارد و آگاهی توده‌ها را برای مبارزه فراهم می‌آورد، بعنوان اشکال «غیرممکن» عرضه می‌شوند.»^۱

لنین تأکید می‌کند که:

«هر قدر نیروی مکانیکی ارتجاع قوی‌تر و پیوند با توده‌ها سست‌تر است، عاجل‌تر است که آگاهی توده‌ها فراهم آید (نه اینکه مستقیماً وارد عمل شوند) و راههای ایجاد شده توسط قدرت کهنه برای ترویج و تهییج مورد استفاده

۱. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۱۶، ص ۱۹.

قرار گیرد (نه اینکه توده‌ها به حمله مستقیم علیه خود قدرت کهنه مبادرت ورزند).^۱

اگر لنین برای توسل به اشکال عالی مبارزه، یعنی مبارزه مسلحانه، چنین شرایطی را قائل است، آن وقت پاسخ کسانی که به علت رژیم ترور و اختناق برای مبارزه با رژیم ترور و اختناق به «ترور» متوسل می‌شوند، روشن است.

در پاسخ به استدلال دوم، لنین می‌گوید:

«سوابودا، (بجای آن می‌شود گذاشت «چریکها - ب» ترور را به عنوان تبلیغ وسیله‌ای برای «تهییج» نهضت کارگری و دادن یک «تکان قوی» به آن تبلیغ می‌کند. مشکل است استدلالی را به تصور آورد که آشکارتر از این خود خویشتن را باطل کند! باید سؤال شود که مگر در زندگی روسیه (بجای آن می‌شود گذاشت «ایران» - ب) افتضاحات آنقدر کم است که باید وسائل مخصوصی برای «برانگیختن» اختراع شود! از طرف دیگر اگر حتی وجود استبداد روسی (بجای آن می‌شود گذاشت «ایران» - ب) هم نمی‌تواند کسی را برانگیزد و کسی برانگیخته نمی‌شود، در اینصورت روشن است که چنین کسی به جنگ تن به تن میان حکومت و مستی تروریست هم با خونسردی خواهد نگریست».^۲

و سرانجام در پاسخ «استدلال» سوم، لنین تأکید می‌کند که:

«بدون توده کارگر، تمام بمب‌ها فاقد قدرت‌اند، مسلماً فاقد قدرت‌اند».^۳
و زندگی در مورد «چریک‌ها»ی ایرانی نیز یکبار دیگر تمام و کمال حقانیت لنین را ثابت می‌کند.

شایان ذکر است که «چریک‌ها» می‌کوشند گسترش جنبش اعتصابی و مطالباتی را در دوران اخیر «نتیجه عملیات چریکی» وانمود سازند. ولی اگر کسی نخواهد خود را بفریبد، باید تصدیق کند که گسترش جنبش اعتصابی و مطالباتی زحمتکشان در دوران اخیر درست نشانه شکست شیوه مبارزه

۱. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۱۶، ص ۲۰.

۲. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۵، ص ۴۳۴.

۳. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۶، ص ۱۸۳.

تروریستی «چریک‌ها» و علامت آشکار طرد این شیوه مبارزه از جانب زحمتکشان است.

کشتن یک سرمایه‌دار از طرف «چریک‌ها» موجب نشده است و نمی‌تواند بشود که کارگران علیه کارفرمایان بپاخیزند. این تشدید استثمار، افزایش هزینه زندگی، کمی دستمزد، عدم رعایت قانون کار و بیمه‌های اجتماعی است که کارگران را به تشدید مبارزه برای احقاق حقوق خود واداشته است.

کشتن چند مأمور سازمان امنیت از طرف «چریک‌ها» موجب نشده است و نمی‌تواند بشود که کارگران علیه سیستم پلیسی بپاخیزند. این فقدان آزادی سندیکائی، فقدان آزادی اجتماعات فقدان حق اعتصاب، نظارت ساواک بر کارخانه‌ها، اخراج‌ها و توقیف‌های غیر قانونی است که کارگران را به تشدید مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک واداشته است.

منفجر کردن چند مؤسسه از طرف «چریک‌ها» موجب نشده است و نمی‌تواند بشود که کارگران علیه بی‌عدالتی‌های اجتماعی بپاخیزند. این خود بی‌عدالتی‌های اجتماعی است که کارگران را برای استقرار یک رژیم دموکراتیک و عادلانه به تشدید مبارزه واداشته است.

توده‌های مردم، و در پیشاپیش آنها کارگران، با ششم طبقاتی و با تجربه زندگی و مبارزه خود می‌دانند که با کشتن چند سرمایه‌دار، استثمار از بین نخواهد رفت، که با کشتن چند مأمور ساواک رژیم ترور و اختناق و سیستم پلیسی پایان نخواهد یافت، که با منفجر ساختن چند مؤسسه، رژیم استبدادی شاه سقوط نخواهد کرد. آنها می‌دانند که فقط با سازماندهی انقلابی مبارزه توده‌ای است که می‌توان هم حقوق معینی را در حال حاضر و در چارچوب رژیم موجود بدست آورد و هم هزینه را برای آزادی نهائی و قطعی فراهم ساخت.

منشاء و انگیزه «ترور» چیست؟

لنین «ریشه مشترک» اکونومیستها و تروریستها را در «سر فرود آوردن» آنها در برابر جریان خودبخودی می‌داند و می‌نویسد:

«اکونومیستها و تروریستها در مقابل قطب‌های مختلف جریان خودبخودی سر فرود می‌آورند. اکونومیستها - در مقابل جریان خودبخودی» نهضت

صد در صد کارگری و تروریستها در مقابل جریان خود بخودی خشم و غضب فوق العاده روشنفکرانی که نمی‌توانند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی را با نهضت کارگری در یک واحد کل بهم پیوندند. کسی که ایمانش از این امکان سلب شده و یا هرگز به آن ایمان نداشته است حقیقتاً برایش دشوار است بجز ترور راه چاره دیگری برای اطفاء احساسات خشم آگین و انرژی انقلابی خویش بیابد.^۱

لنین متذکر می‌شود که ترور «منطق خود را دارد، منطق نوید شدن از حزب و انقلاب خلقی، منطق باور از دست رفته به توانائی توده‌ها به مبارزه مستقیم انقلابی. منطق حالت غیر عادی و هیستریک مختص روشنفکران، منطق ناتوانی در کار پیگیر و مصرانه، منطق ناتوانی در بکار بردن اصول اساسی تاکتیکی و تئوریک در شرایط تغییر یافته، منطق ناتوانی در کار ترویجی، تهیجی و سازمانی در شرایطی که با گذشته نزدیک فرق فاحش دارد...»^۲

و سرانجام لنین، «ترور» را «محصول ضعف روشنفکرانه»^۳ و خصلت طبقاتی آن را «خرده بورژوازی» می‌داند.^۴ و تمام این مختصات دقیقاً در «چریک‌ها»^۵ ما صدق می‌کند: از وابسته بودن آنها به روشنفکران خرده بورژوازی گرفته تا جدا بودن آنها از نهضت کارگری، از ناتوانی و عدم اعتقاد آنها به کار پیگیر و مصرانه ترویجی، تهیجی و سازمانی در شرایط مخفی گرفته تا ناتوانی آنها در پیوند دادن فعالیت انقلابی با نهضت کارگری، از نویدی به انقلاب خلقی گرفته تا باور نداشتن به توانائی توده‌ها به مبارزه مستقیم انقلابی.

وظیفه چیست؟

لنین قبل از هر چیز متذکر می‌شود که:
«ما باید به کارگران گوشزد کنیم که کشتن جاسوسان و خرابکاران و خائنان گاه ممکن است ضرورت حتمی کسب کند، ولی تبدیل آن به یک

۱. منتخبات لنین، به زبان فارسی، جلد اول، قسمت اول، ص ۳۴۱.

۲. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۱۵، ص ۱۴۴.

۳. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۹، ص ۳۷۸.

۴. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۱۵، ص ۱۴۵.

سیستم بی‌نهایت نامطلوب و اشتباه است. ما باید بکوشیم سازمانی پدید آوریم که با کشف و تعقیب جاسوسان آنها را بی‌زیان سازد. کشتن تمام جاسوسان غیر ممکن است، ولی ایجاد سازمانی که بتواند آنها را بیابد و توده کارگر را تربیت کند، امریست ممکن و ضروری^۱.

سپس لنین تأکید می‌کند که وظیفه مبرم حزب: «ایجاد یک سازمان انقلابی است که قادر باشد تمام نیروها را متحد سازد، سازمانی که نه فقط خود را رهبر بنامد، بلکه جنبش را واقعاً رهبری کند، یعنی همیشه آماده باشد که هر اعتراضی و هر تظاهر خشمی را مورد حمایت قرار دهد و از آنها برای افزایش و تحکیم ارتشی که برای مبارزه قطعی مناسب باشد، استفاده کند»^۲.

توضیحات حزب توده برای نشان دادن عدم انطباق مشی چریک‌های فدایی با لنینیسم، تأثیرات خاص خود را بر جای نهاد. ولی آنچه که نادرستی این مشی را نشان داد، توضیحات آن حزب نبود، بلکه عدم پذیرش اجتماعی آن رفتارهایی بود که از گروه‌های مسلح از جمله چریک‌های فدایی خلق سر می‌زد. نمی‌توان انکار کرد که عملیات مسلحانه توانست بخش‌هایی از دانشجویان را به خود جذب کند ولی هیچ‌گاه نتوانست آن «موتور بزرگ‌تر» را؛ آن‌گونه که نظریه‌پردازان اولیه تصور می‌کردند به حرکت درآورد.

صرف‌نظر از ترور فرسیو و نیک طبع که شعفی در مردم برانگیخت، دیگر اقدامات نظامی چریک‌ها، هیچ‌گاه مقبولیت عمومی نیافت.

ترور رئیس بانک به جرم عدم تمکین در مقابل چریک‌ها، قتل افسر راهنمایی و رانندگی که بی‌خبر از همه جا در صحنه عملیات چریک‌ها حضور یافته بود، کشتن کارمندان اداری و یا کادرهای جزء نیروهای شهربانی و حتی تصفیه کسانی

۱. نامه به یک رفیق، از لنین، به زبان فارسی، ص ۷، از انتشارات حزب توده ایران.

۲. کلیات آثار لنین، به زبان آلمانی، جلد ۵، ص ۸.

که متهم به خیانت به چریک‌ها بودند، در باور عمومی، قتل‌هایی بی‌معنا، به حساب می‌آمدند.

حتی طرفداران مشی جزنی، یعنی بخش‌هایی از چریک‌های فدایی نیز ترور محمدصادق فاتح یزدی را برنتابیدند. بنابراین مشی چریک‌ها محکوم به شکست قطعی بود و دیگر نیازی نبود که حزب توده استدلال کند که مقصود لنین از جنگ مسلحانه، با تروریسم چریک‌ها تفاوت ماهوی دارد. بلکه نادرستی مشی به بارزترین نحو در عرصه عمل خود را نشان می‌داد.

البته اگر چریک‌ها به مناسبت‌های مختلف حزب توده را آماج حملات خود قرار نمی‌دادند، معلوم نبود که حزب توده متقابلاً چنین درباره تروریسم فدایی‌ها بی‌تابی نشان دهد، زیرا کارنامه حزب توده، خالی از اعمال شیوه‌های تروریستی، حتی در درون خود حزب نبود.

نقد حزب توده بر مشی تروریستی چریک‌ها از منظر عوارض اجتماعی و ناکارآمدی این روش برای تشویق مردم برای براندازی رژیم پهلوی نبود بلکه این نقدها «دفاعیه‌ای» بود از خود در برابر آنچه که چریک‌های فدایی اپورتونیسم حاکم بر حزب توده می‌خواندند.

این انتقادات، سطر به سطر، اما این بار در سخنان کبانی که محدودیت مشی مسلحانه را با خون خود، حس کرده بودند؛ تکرار شد. به درستی مشخص نیست که نویسندگان جزوه، مطالب خود را در نقد مشی چریکی در چه زمانی و در چه شرایطی نوشته‌اند، ولی آشکار است که آنها در نگرش انتقادی خود، تحت تأثیر دیدگاه‌های حزب توده بوده‌اند. انشعابیون با الهام از نظرات انتقادی بی‌گونه، به اولین انشعاب در سازمان چریک‌های فدایی خلق، عینیت بخشیدند. دیدگاه‌های مطروحه در «اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب» چنان بود که هیچ پاسخی از سوی وفاداران به مشی مسلحانه، دریافت نکرد. آنان دریافتند که اگر بخواهند هم‌چنان به مارکسیسم - لنینیسم وفادار باشند، باید راه دیگری غیر از مشی چریکی برگزینند.

بیانیه انشعابیون: نقد جنبش مسلحانه از درون

ساختار اصلی این بیانیه که با عنوان اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیک «گروه» منشعب از «سازمان چریک‌های فدائی خلق» به همراه آرم داس و چکش متقاطع، با یک ستاره بالای آن انتشار یافته به شرح زیر است:

- مقدمه، صفحه ۱ که با عبارت خطابي: «رزمنده انقلابی!» آغاز می‌شود.
- مختصری درباره تئوری جریان «مسلحانه»، صفحه ۵.
- ریشه‌های مادی پیدایش جریان «مسلحانه»، صفحه ۸.
- «مبارزه مسلحانه» یا «ترور فردی»، صفحه ۱۱.
- خلاصه‌ای از تجارب انقلاب‌های ویتنام، چین و کوبا، صفحه ۱۸.
- تحلیلی کوتاه از وضع طبقات و شرایط کنونی جامعه ایران، صفحه ۲۶.
- ۱. طبقه کارگر، صفحه ۲۷.
- ۲. دهقانان، صفحه ۲۸.
- ۳. خرده‌بورژوازی شهری، صفحه ۲۹.
- ۴. بورژوازی ملی، صفحه ۳۳.
- ۵. جنبش‌های ملی برای خودمختاری، صفحه ۳۳.
- ۶. طبقه حاکمه، صفحه ۳۳.
- مرحله انقلاب ایران، صفحه ۳۴.
- ضرورت ایجاد «جبهه واحد ضد دیکتاتوری»، صفحه ۳۵.
- پسگفتار: در راه سازمان‌گری انقلابی بکوشیم، صفحه ۴۳ که با عبارت خطابي: «هم‌وطن مبارز!» آغاز می‌شود.

اعلامیه در صفحه ۴۶، با امضای: «گروه» منشعب از «سازمان چریک‌های فدائی خلق» خاتمه یافته است.

در دیباچه اعلامیه، عبارت طعنه‌آمیزی از لنین نقل شده که روی سخن آن با مخالفین است و نشان می‌دهد، نویسندگان کاملاً از منظر درونی به نقد مشی سازمان پرداخته‌اند: «آنها (مخالفین مارکسیستها) اکنون از دیدن انتقادات و

مباحثات ما شادمان شده و کوتاه‌نظرانه به وجد در می‌آیند. [...]» (لنین، یک گام به پیش، دو گام به پس).

در مقدمه، اشاره شده که انشعاب مشخصاً در آبان‌ماه سال ۱۳۵۵، روی داده و آن را «نتیجه منطقی سیر ایدئولوژی سازمان چریکهای فدائی خلق» بر می‌شمرد. اما عبارت مندرج در صفحه بعد، قابل تأمل بیشتری است:

حل تضادهای جریان «مسلحانه» در سیر منطقی حرکتش، بصورت «انشعاب» در یکی از دو سازمان عمده‌اش صورت پذیرفت.

انشعابیون «جریان مسلحانه» را، «یک شیوه عبث و زیانبار» می‌خوانند که خود را به «مبارزان پرشور، جوان و ناآگاه تحمیل نمود.» انشعابیون تأکید می‌کنند: «ایدئولوژی جریانی که ما در بطن آن قرار داشتیم و خود جزء مهمی از جریان مسلحانه به شمار می‌رفت معجونی از تناقضات و آش در هم جوشی از تکه‌پاره‌های تئوری‌های گوناگونی بود که به هیچ وجه تشابهی با مارکسیسم نداشتند.»

انشعابیون با تعریض به نظر مسعود احمدزاده که نوشته بود: «جنبش ما به پراتیسین بیشتر احتیاج دارد تا تئوریسین» می‌نویسند، جریان مسلحانه «درگیر تضادهای ایدئولوژیک دهشتناک بود.» از نظر انشعابیون، «جریان مسلحانه بیشتر از شعار رویزیونیستی جنبش همه چیز، هدف‌نهایی هیچ»، پیروی می‌کرد، «نه از آن تئوری که بتوان آن را تئوری پیشرو نامید.»

جزوه مزبور شکل‌گیری «نطفه‌های مخالفت جدی با خط مشی غیرانقلابی حاکم» بر سازمان را به اواخر سال ۵۴ باز می‌گرداند و می‌افزاید: «رشد تناقضات طبقاتی و گسترش مبارزات اعتصابی طبقه کارگر در بهار سال ۵۵، نازایی تئوریک و ناتوانی عملی این جریان را به رفقای که شخصاً در جریان این اعتصابات قرار داشتند آشکارتر ساخت و مطالعات متون کلاسیک مارکسیستی، عمق و ژرفای بی‌مایگی این جریان را برجسته نمود.»

انشعابیون یادآور می‌شوند، چریک‌های فدایی «برای رسیدن به هدف از تئوری‌ای پیروی می‌کردند که در ماهیت امر به هیچ‌وجه انقلابی نبود و نه تنها لحظه دستیابی به هدف را نزدیک نمی‌کرد بلکه به شدت بدان زیان می‌رساند.»

انشعابیون به درستی بر یکی از ضعف‌های بنیادین چریک‌ها انگشت می‌گذارند و می‌نویسند: «اگر این رفقا به اصل اتکا به اسلحه معتقد بودند بدان دلیل بود که قادر نبودند به اصل اتکا به توده‌ها معتقد باشند. آنها هنر شکیبایی و قدرت تماس با خلق و کار در میان توده‌ها را به هیچ وجه دارا نبودند.»

بحث درباره تئوری جریان مسلحانه با تعریف شرایط عینی انقلاب آغاز می‌شود. آنها برای استدلال نظرات خود به مقاله «بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم» اثر لنین ارجاع می‌دهند که نوشته است: «برای هر مارکسیست جای تردید نیست که بدون وضع انقلابی [،] انقلاب ممکن نیست و تازه هر وضع انقلابی هم به انقلاب نمی‌انجامد.» در اینجا نیز لبه نقد متوجه دیدگاه‌های احمدزاده است: اگر لنین «عدم توانائی طبقه حاکمه در حکومت به شیوه سابق و جلب شدن عقب‌مانده‌ترین توده‌ها به سیاست را از شرایط لازم و ضروری برای تحقق انقلاب میدانند، رفیق مسعود احمدزاده در نفی این قانون عام و توجیه این اقدام ماجراجویانه معتقد است که [...] در شرایط ایران این قانون دیگر صحت خود را از دست می‌دهد.»

پس از بحث درباره ریشه‌های مادی جریان مسلحانه، ثقل انتقادات انشعابیون، ذیل عنوان مبارزه مسلحانه یا ترور فردی، آشکار می‌شود. انشعابیون با استناد به نظر لنین که ترور «منطق نومید شدن از حزب و از انقلاب خلقی، منطق باور از دست رفته به توانایی توده‌ها به مبارزه مستقیم انقلابی، منطق حالت غیر عادی و هیستریک مختص روشنفکران، منطق ناتوانی در کار پیگیر و مصرانه، منطق ناتوانی در کار ترویجی، تهییجی و سازمانی...» می‌باشد و «ترور ... به هیچ وجه با کار در میان توده‌ها، برای توده‌ها و با توده‌ها پیوندی ندارد» به نقد دیدگاه

مسعود احمدزاده می‌پردازند که به خاطر ناتوانی «به برقراری پیوند» با توده‌ها که لنین بدان سفارش کرده بود «عمل مسلحانه» را جایگزین آن می‌کند.

بخش بعدی اعلامیه، خلاصه‌ای از تجارب انقلاب‌های ویتنام و ...، در تکمیل همین بحث نوشته شده و انشعابیون تجربه ناکام بولیوی را در برابر دیدگان چریک‌های فدایی می‌گذارند و می‌نویسند: «با اینکه مبارزان انقلابی امکانات بیشتری در اختیار داشته و از تجربه بزرگ جنگ‌های پارتیزانی در کوبا برخوردار بودند و با وجودی که انقلابی بزرگی مانند چه‌گوارا رهبری آنان را در دست داشت، در ارزیابی شرایط و نیروهای ذخیره اشتباه کردند و عمل آنان با ناکامی دردناکی برای نیروهای انقلابی پایان یافت و نشان داد که به کار بستن این تاکتیک در هر شرایط تا چه اندازه از اصول اساسی تحولات جامعه طبقاتی بدور بوده و پیشاهنگان از جان گذشته، بدون وجود شرایط عینی انقلاب، توانایی دگرگون‌سازی جامعه را نخواهند داشت.»

انشعابیون تفاوت تروریسم و «مبارزه مسلحانه به مفهوم لنینی» آن را برای چریک‌ها یادآور شده و تأکید می‌کنند: «ما ترور فردی را که به غلط به آن نام مبارزه مسلحانه داده شده است، از آن جهت نادرست می‌دانیم که در شرایط کنونی به تجهیز و تجمع نیروهای انقلابی کمک نمی‌رساند.»

نویسندگان اعلامیه، می‌کوشند تا با استناد به لنین نادرستی و یا ناسازگاری دیدگاه‌های پویان و احمدزاده با مارکسیزم - لنینیسم را آشکار سازند و در انتها، با طرح ضرورت ایجاد «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» به بحث خود خاتمه می‌دهند. هدف اصلی این بحث، پس از تبیین اوضاع اجتماعی ایران و طبقات مؤثر آن، مرزبندی دقیق اهداف تاکتیکی و استراتژیکی از یکدیگر در ارتباط با نیروها، طبقه حاکمه و توانایی نیروهای سازمان است.

دانسته نیست که آیا این جزوه در سطح سازمان چریک‌های فدایی انتشار یافت، یا نه؟ و در هر صورت، برخورد رهبران سازمان با آن چه بوده است؟ ولی از روی برخی قرائن موجود می‌توان حدس زد در سال ۵۶ که این جزوه انتشار

یافت، چریک‌ها، فاقد توانایی لازم تئوریک برای پاسخ گفتن به شبهات مطرح شده از سوی منشعبین بودند.

تا بهمن جاویدان

گسترده‌گی نفوذ ساواک در سازمان

چریک‌های فدایی سال ۱۳۵۵ را در حالی به پایان رساندند که هیچ نشانی از مرحله تثبیت توده‌ای مشی مسلحانه برای وصول به شرایط عینی انقلاب در جامعه پدیدار نشده بود. این سال، از بسیاری جهات، سال مرگباری برای گروه‌های مسلح بود. اغلب رهبران سازمان مجاهدین خلق پس از تصفیه‌های خونین درون سازمانی، توسط کمیته مشترک شناسایی و کشته شدند. سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز وضعی به مراتب بدتر از مجاهدین را تجربه کرد. در حقیقت، سال ۵۵ نقطه پایانی در برابر مشی چریکی نهاد. همه کسانی که وقوع انقلاب و واژگونی نظام مستبد و مطلقه پهلوی را تنها در پرتو مبارزه مسلحانه پیش‌بینی می‌کردند، در ورطه یأس و ناامیدی فرو رفتند.

چریک‌های فدایی نه فقط در چند درگیری تمامی رهبران و عناصر قدیمی خود را از دست دادند؛ بلکه با تسلط ویژه و ماهرانه ساواک و کمیته مشترک، در شناسایی و شکار افراد مشکوک، بنیه سازمانی‌شان به سرعت تحلیل رفته و به طور پیوسته در معرض ضربات تازه قرار گرفتند. علاوه بر آن، ساواک با کار اطلاعاتی حساب شده، توانسته بود، درون سازمان رخنه کند؛ و بر کلیه فعالیت‌های اعضای گروه، اشراف یابد.

پیش از این، دیدیم چگونه منبع ساواک، به درون دسته‌ای از چریک‌ها نفوذ می‌کند و اخباری از منوچهر گلپور و یوسف قانع خشک‌بیجاری را در اختیار

ساواک قرار می‌داد.^۱ یک‌بار، «در ساعت ۲۱۰۰ روز ۵۵/۳/۱۱ منوچهر گلپور به خانه منبع مذکور رفته و درباره برخی از دوستان مشترکشان گفت‌وگو می‌کنند. گلپور گزارشی از مذاکراتش با رحمان کرامتی را به دوست خود ارائه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که رحمان کرامتی به احتمال ۶۰ - ۵۰ درصد با سازمان ارتباط دارد و یا جزو سمپات‌های سازمان است.» گلپور همچنین خبر دستگیری رضا جلایر را به او می‌دهد.

منبع در ذیل گزارش خود می‌نویسد: «رضا جلایر جزو کسانی بود که می‌بایست با آنها صحبت شود و به عنوان افراد خوب و قابل استفاده دانشکده مورد تأیید گلپور بوده است.» مسئول منبع نیز اظهار می‌دارد: «دستگیری رضا جلایر به وسیله واحد عملیاتی مستقر در اوین مورد تأیید بوده و چنانچه وی حاضر به همکاری صمیمانه با ساواک باشد می‌توان با آموزش‌های لازم از وجود وی استفاده نمود.»^۲

بار دیگر، در روز دوشنبه ۵۵/۳/۱۷، ساعت ۲۰۳۰ گلپور، رحمان کرامتی و منبع با یکدیگر ملاقاتی داشتند. فردای آن روز گلپور مجدداً با منبع ملاقات می‌کند و به وی اطلاع می‌دهد: «قرار بر این شده که قبل از تمام شدن امتحاناتش یعنی در طی دو هفته آینده جشن عروسی را ترتیب دهند و با الهه ازدواج کند.» گلپور یادآور می‌شود که «این جشن تا حدود زیادی مخفی خواهد بود» و می‌افزاید که: «پس از ازدواج در خانه جداگانه‌ای که مطلقاً کسی آن را نخواهد شناخت به صورت نیمه مخفی زندگی خواهد کرد.» چون گلپور از فرنود و همسرش به عنوان مدعوین جشن یاد می‌کند، منبع مذکور در ذیل گزارش خود می‌نویسد: «آگاهی فرنود و زنش از چگونگی ازدواج گلپور با الهه رئیس‌دانا نشانه

۱. یوسف قانع خشک بیجاری، همان، منبع ساواک، کد ۱۰۰۲۸.

۲. منوچهر گلپور، اسناد بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده شماره ۱۱۹۳۶۶، گزارش شماره ۳۸۱/۴۰۳۵، گیرندگان خبر ۳۱۱.

اعتماد زیادی است که گلپور به آنها دارد و احتمالاً آنان نیز با توجه به سوابق محکومیت قبلی در جریان فعالیت می‌باشند.^۱

بار سوم، در تاریخ ۵۵/۳/۲۶ در ساعت ۲۱۳۰ گلپور و منبع ملاقات می‌کنند و گلپور به وی اظهار می‌دارد که «الهه اصرار دارد وی در جشن عروسی آن دو حضور داشته باشد». زیرا الهه می‌خواهد او را با یکی از دوستانش به نام/ختر میرزایی که گویا پدر و سه برادرش در آلمان شرقی زندگی می‌کنند، آشنا سازد. منوچهر گلپور گفت: «گویا اخباری را که الهه می‌داده و موجب شگفتی او و حتی یوسف قانع شده از طریق اختر میرزایی کسب شده است.»

مسئول منبع در گزارش خود به مقام مافوق پیشنهاد می‌دهد، به منبع «آموزش داده شود تا در ملاقات با منیره نورایی و اختر میرزایی به نحوی رفتار نماید تا ارتباطات جداگانه‌ای با آنها برقرار سازد.»
او همچنین می‌نویسد:

به منظور بالا رفتن سطح معلومات تئوریک شنبه [منبع] و آشنایی وی با نحوه فعالیت گروه و نوع ارتباطات آنان با یکدیگر در ملاقات‌های معموله، تاریخچه فعالیت گروه، نحوه زندگی در خانه‌های تیمی با توجه به ملاحظات حفاظتی برای شنبه تشریح شده است. در صورت تصویب، تعدادی از نشریات و جزوات و دستورالعمل‌های مربوط به گروه چریک‌های باصطلاح فدایی خلق برای توجه بیشتر در اختیار وی قرار داده شود.^۲

منبع مذکور، مدتی بعد گزارش می‌دهد، در بعدازظهر روز جمعه ۵۵/۴/۱۱ جشن عقد و عروسی گلپور با الهه رئیس‌دانا در منزل دائمی همسرش انجام شد و

۱. منوچهر گلپور، همان، گزارش شماره ۳۸۱/۴۰۳۶، گیرندگان خبر ۳۱۱، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۳۵/۳/۲۷ (۱۳۵۵).

۲. منوچهر گلپور، همان، گزارش شماره ۳۸۱/۴۰۵۴، گیرندگان خبر ۳۱۱، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۳۵/۴/۲۴ (۱۳۵۵).

او توانست با منیره نورایی و اختر میرزایی ملاقات کند لیکن فرصتی جهت بحث‌های تئوریک بوجود نیامد.^۱

به دنبال کشته شدن حمید/شرف و ۹ تن دیگر در مهرآباد جنوبی، گلپور به منزل منبع رفته و با او درباره این واقعه گفت و گو می‌کند. گلپور با توجه به کشته شدن یوسف قانع خشک‌بیجاری احتمال می‌دهد که قرار ثابت او نیز لو رفته باشد و گفت «ممکن است مدارک مربوط به معرفی او به سازمان چریک‌های بااصطلاح فدایی خلق و قرار ثابتش با یوسف قانع لو رفته باشد.» منبع او را متقاعد می‌سازد که این گونه قرارها در محل امنی نگهداری می‌شود تا در صورت لزوم سوزانده شود. با وجود این، گلپور به منبع می‌گوید در صورتی که در فردای آن روز به عللی نتوانست به منزل برود الهه در ساعت ۱۶۰۰ به مقابل کارخانه پیسی کولا برود تا منبع با وی تماس بگیرد و در صورت تمایل الهه با همکاری فرنود مخفی شود «اما چون حادثه‌ای برای گلپور به وجود نیامد قرار مذکور نیز اجرا نشد.»^۲

پس از ازدواج گلپور و رئیس‌دانا منبع گزارش می‌دهد که آن دو در تاریخ ۵۵/۴/۱۳ به وسیله اتومبیل ژیان خود تهران را به مقصد رشت، آستارا و اردبیل ترک کردند و قرار است در رشت مهمان فرنود باشند.^۳

مسئول منبع در ذیل این گزارش می‌نویسد: «[...] برابر اعلام تلفنی تیم [تعقیب و مراقبت] در تاریخ ۳۵/۴/۱۵ [۵۵] مأمورین گلپور و همسرش را در اردبیل گم نموده‌اند. به منظور پیدایش و ادامه مراقبت از وی قرار شد که راه‌های خروجی شهر کاملاً تحت کنترل واقع و تعدادی از مأمورین نیز شهر اردبیل را جهت شناسایی اتومبیل ژیان وی جستجو نمایند.»^۴

۱. منوچهر گلپور، همان، گزارش شماره ۳۸۱/۴۰۳۴، گیرندگان خبر ۳۱۱، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۳۵/۳/۲۷ (۱۳۵۵).

۲. منوچهر گلپور، همان.

۳. منوچهر گلپور، همان.

۴. منوچهر گلپور، همان.

گزارش دیگر مربوط است به ملاقات حسن زهتاب برادر ملیحه زهتاب همسر مسرور فرهنگ. حسن زهتاب در ساعت ۱۸ روز ۵۵/۸/۲۶ در مقابل سینما آتلانتیک با منبع ملاقات می‌کند. زهتاب برای منبع توضیح می‌دهد، پس از آن که خدمت وظیفه‌اش در خرداد ماه پایان پذیرفت به تهران آمده و برای طی دوره تخصصی در بیمارستان فیروزگر مشغول کار شد و در حال حاضر نیز در بیمارستان روانی چهارم آبان واقع در خیابان جمالزاده مشغول کار می‌باشد. زهتاب به منبع می‌گوید، بسیار تلاش کرد تا از طریق منیژه فرهنگ خواهر مسرور و یا کریم رحیمیان دایی مسرور با وی تماس بگیرد. منبع نیز از تلاش‌های خود برای تماس با زهتاب و کسب اطلاع از وضعیت ملیحه با او سخن می‌گوید. این گفتگوها با صحبت درباره مسایل سیاسی ادامه می‌یابد.^۱

حسن زهتاب بار دیگر در ساعت ۱۷/۳۰ روز ۵۵/۹/۷ در تقاطع خیابان کاخ و بلوار مقابل مؤسسه زبان سیمین با منبع ملاقات می‌کند. حسن زهتاب به او می‌گوید که «پس از مشورت با آقای چهارباغی همسر منیژه مسئله کشته شدن مسرور فرهنگ را به منیژه خواهر مسرور گفته است.» زهتاب تأکید می‌کند که چهارباغی فرد قابل اعتمادی است. منبع نیز توضیح داد:

پس از مخفی شدن مسرور و ملیحه او بسیار امیدوار بود که آنها وی را به سازمان معرفی و ترتیب برقرار[ی] ارتباط او را با سازمان بدهند و خانه قبلی او به علت اینکه آدرس و تلفن آن را ملیحه و مسرور می‌دانستند اهمیت قابل توجهی داشت ولی پس از کشته شدن مسرور یکی از دوستان مشترک او و مسرور به نام یوسف قانع خشک‌بیجاری به علت اینکه ارتباطش با سازمان قطع شده بود و احتیاج به کمک داشت بالاچاره به خانه وی آمد و مدتی با هم در همان خانه زندگی کردند ولی چون خانه مزبور امن نبود و یک اطاق بیشتر نداشت لازم بود که خانه جدیدی اجاره کنند و نیز در این مورد تردید داشتند چون فکر می‌کردند در این صورت امکان تلفن آنجا را که ملیحه می‌داند از

۱. منوچهر گلپور، همان، گزارش شماره ۳۸۱/۴۰۵۴، گیرندگان خبر ۳۱۱، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل ۳۵/۴/۱۴ (۱۳۵۵).

دست خواهند داد ولی چندی بعد که ارتباط دوست مزبور با سازمان برقرار شد بهتر آن دیدند که خانه خود را عوض کنند و در نتیجه به خانه جدید که امکانات بهتری داشت آمدند. وی ادامه داده که یوسف پس از پیوستن به سازمان به خانه جدید تلفن کرد و او نیز دوست دیگرشان را مطمئن ساخت که به زودی ارتباطشان با سازمان برقرار خواهد شد. ولی متأسفانه در حوادث تابستان یوسف قانع نیز کشته شد و حتی ضربه‌ای که به رفقا در طی حوادث مزبور خورد به قدری جدی بود که احتمالاً این برنامه و امکان ارتباط با شماره تلفن مزبور حداقل تا حال وجود نداشته است. با توجه به این جریانات او یکی از بزرگترین امیدهایش ملیحه و خانه خواهر مسرور بوده و روی این امر حساب می‌کرده و حتی یکی از دوستان مشترکشان به توصیه آن رفیق شهید با دختری که روشن و مبارز بوده ازدواج کرده‌اند و به خانواده خود گفته‌اند که به اهواز می‌روند در حالی که در تهران خانه اجاره کرده و زندگی می‌کنند و این امکان برای کمک به ملیحه در صورت لزوم حفظ شده است. سپس حسن رشته سخن را به دست گرفت و گفت پس از آن که ملیحه و مسرور مخفی شدند با او ارتباط داشتند ولی پس از کشته شدن مسرور ارتباطشان قطع شد تا اینکه یکبار ملیحه نامه‌ای به خانواده خود در اصفهان نوشته و پس از تأیید حادثه پیش آمده و کشته شدن مسرور سلامت خود را اطلاع داده و علاوه بر آن ملیحه دوبار به خانه منیژه تلفن کرده و یکبار گفته است که سرگردان است و اگر کسی آنجا تلفن کرد و از او پرسید. این پیام را به او بدهند و این نشان می‌دهد که باز هم امید اینکه ملیحه به خانه منیژه تلفن کند وجود دارد. حسن و دوستش پس از این گفتگو متفق‌القول این نتیجه را گرفتند فعلاً که وضع به این ترتیب پیش آمده آنچه مهم است آن است که آن دو راه حل این مشکل را جستجو کنند و ببینند به چه طریق می‌توانند با سازمان ارتباط برقرار کنند و در این راه امکانات را بررسی و جمع‌بندی نمایند. دوست حسن گفت که فعلاً مهمترین امکان ارتباط از طریق ملیحه و خانه منیژه است، دوم دوستان و آشنایان دیگر که احتمالاً ممکن است بتوانند کاری انجام دهند و سوم محیط کارخانجات و ارتباط از آن طریق است و چهارم که راه حل آخر است ارتباط از طریق خارج است. به این طریق که یکی از ما که وضعش بهتر از دیگران است مدتی تحت عنوان ادامه تحصیل و یا از این قبیل به خارج برود و سعی

کند از آنجا ارتباط گرفته و به ایران برگردد. حسن موارد مذکور را تأیید کرد و افزود باید به امکانات موجود در دانشکده‌ها نیز فکر کرد و نیز برنامه‌ای ترتیب داد تا قبل از ارتباط با سازمان و این که چگونه بدون ارتباط با سازمان می‌توان فعالیت نمود، بررسی کرد. دوست حسن اظهار نمود البته نباید بیکار نشست و در انتظار ارتباط با سازمان بود و یک سری کارها وجود دارد که باید قبل از ارتباط با سازمان در جهت آمادگی بیشتر و اینکه هنگام ارتباط با سازمان بتوان امکانات بیشتری در اختیار آن گذاشت و نیز مؤثرتر بود انجام شود از جمله باید در جهت توانائی‌های جسمی و آموزشی و نیز با توجه به اهمیتی که اعضا آشکار برای سازمان دارند برای پوشش بهتر و مطمئن‌تر کوششهایی کرد و علاوه بر اینها شناخت افراد هر چه بیشتر و آماده‌تر و نیز جمع‌آوری و کسب اطلاعات نیز مورد نظر است.

پس از یک سلسله گفتگو آنها به عنوان اولین قدم مسئله آماده کردن آقای چهارباغی و منیژه را برای اینکه بدانند در صورت تلفن کردن منیژه [ملیحه] به خانه آنها چگونه جواب دهند و در مرحله بعد به چه طریق حسن و دوستش را در جریان بگذارند، مطرح کردند. و حالات ممکن را که احتمال بوجود آمدنش وجود داشت بررسی کردند.

نظریه شنبه: حسن زهتاب معتقد بود که خواهرش ملیحه تاکنون موفق به الحاق مجدد به گروه نشده زیرا اگر این کار انجام شده بود سراغ او نیز می‌آمده و ترتیب ارتباط وی با سازمان چریکهای به اصطلاح فدائی خلق را می‌داد.

نظریه ۳۸۱: با توجه به ارتباط شنبه با حسن زهتاب و اینکه آموزشهای لازم به شنبه داده شده، انجام هرگونه اقدامی در مورد زهتاب در شرایط کنونی به مصلحت نبوده و به احتمال قوی در ملاقاتهای آتی و جلب اعتماد بیشتر عناصر مرتبط با او نیز شناخته خواهند شد.^۱

۱. ملیحه سادات زهتاب مورنایی، اسناد بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده شماره ۱۱۹۳۷۰، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: اخیراً.

سومین ملاقات حسن زهتاب با منبع در ساعت ۱۷/۳۰ روز ۵۵/۹/۱۴ در همان مکان انجام شد. زهتاب در مورد منیژه فرهنگ و همسرش در زمینه چگونگی پاسخ دادن به تلفن‌های احتمالی ملیحه و یا افراد دیگری که از طرف گروه به منزل آنان خواهند نمود، گفت، تاکنون اقدامی نکرده است و آن را به روشن شدن موضع آنان پس از اطلاع قطعی از مرگ مسرور موکول می‌کند. در این ملاقات:

سپس حسن شروع به اظهار مطالبی درباره دوستانش و اینکه باید به فکر امکاناتی باشند تا در صورت احتیاج ملیحه بتواند او را یاری دهند کرد و گفت چند نفر از دوستانش شخصاً آمادگی خود را برای مبارزه مسلحانه و پیوستن به سازمان اعلام داشته‌اند ولی او تاکنون به دو علت مستقیماً چیزی به آنها نگفته و تنها اظهار کرده که او نیز مایل است اینکار را انجام دهد ولی هیچ نوع ارتباطی با سازمان نداشته و ندارد، دلیل اول اینکه بعضی از آنها امکانات مناسبی برای جا دادن به ملیحه داشته‌اند و او خواسته است در طی این مدت آنها را حفظ کند و حتی یکی از آنها با او درباره مسافرت به خارج از کشور جهت گرفتن ارتباط با سازمان مشورت کرده که وی آن شخص را منصرف ساخته تا فعلاً امکاناتش محفوظ بماند، علت دوم تا حدودی بی‌تجربگی اشخاص مزبور در مبارزه است، هر چند که بعضی از آنها به گفته حسن سوابقی هم دارند دوست حسن اظهار داشت که از نظر یاری دادن ملیحه فعلاً امکاناتی از جمله خانه خودش موجود است و صرفنظر از خانه خود وی یکی از دوستانش که با خانمش به طور نیمه مخفی و دور از نظر خانواده‌اش زندگی می‌کنند کاملاً آمادگی کمک و جا دادن به ملیحه به طور قابل اطمینان و به مدت قابل توجهی دارند و در نتیجه اگر دوستان حسن می‌توانند کار مفیدی انجام دهند لزومی ندارد که مانع انجام آن شد و اضافه نمود اگر دوستان شما کم تجربه هستند چرا تاکنون با آنها کار نکرده و اگر کرده چه نتایجی گرفته است حسن زهتاب در پاسخ دوستش گفت یکی که گویا قبلاً مذهبی بوده بعد از مدت‌ها گفتگو مسئله مذهب را متفی می‌داند و دیگر مثل سابق سعی برای ارتباط با مجاهدین نمی‌کند و علاقه‌مند است با فدائیان کار کند و البته شخص مزبور هنوز به طور کامل نتوانسته است مسئله را درک کند حسن زهتاب اضافه نموده

نفر دوم کسی است که از مدتها قبل برای اینکه بتواند مبارزه مؤثر و مثبتی داشته باشد به هر دری زده و هر کاری که به نظرش رسیده ممکن است مفید باشد انجام داده، مثلاً چند سال قبل فکر می کرده چنانچه آدم در چند شهرستان رفقای قابل اعتماد و کاری داشته باشد می تواند برخی کارها انجام دهد و در این راه هر راه دیگری که به نظرش می رسد تلاش کرده و مدتی است که نتیجه گرفته تنها از طریق ارتباط با سازمان عمل مؤثر و مثبت امکان پذیر است و مدتی است که در این راه کوشش می کند و حسن و او به این نتیجه رسیده اند که او درسش را رها کند و یا شبانه بخواند و به عنوان کارگر در کارخانه ها شروع به کار کند حسن می گفت این پیشنهاد را مدتها است هر دو پذیرفته اند ولی هنوز اقدام نکرده اند دوست حسن این امر را کاری جالب و مفیدی دانست و توصیه کرد که بهتر است چنین کاری انجام شود، چون شخص مزبور می تواند با مشاهداتش در محیط کارگری و کار با کارگران و ارتباط نزدیک با آنها حتی مسائلی که برای حسن و دوستش تازگی دارد و از نظر آموزش نیز مفید است مطرح سازد و نیز امکان ارتباط با سازمان از طریق کارگران و محیط های کارگری نیز برخوردار باشند.

زهتاب در مورد نفر سوم گفت وی کاندید رفتن به خارج جهت گرفتن ارتباط با سازمان است و تاکنون به علت نامشخص بودن چگونگی ارتباط در خارج و نیز تا حدودی نظر مخالف وی صورت نگرفته است. در پایان ملاقات حسن زهتاب با دوستش قرار گذاشتند که هر دو نفر درباره چگونگی ارتباط با خارج از کشور و اینکه چه کشوری برای این کار مناسب می باشد تحقیق و به ویژه زهتاب به دوست خود تأکید کرد در این زمینه به راهنمایی او احتیاج دارد تا فرد مورد نظر را توجیه نماید.

نظریه ۳۸۱- با مذاکرات مفصلی که با شینه به عمل آمد، به مشارالیه آموزش داده شد. سعی کند موضوع اعزام دوست حسن زهتاب به خارج از کشور را دقیقاً پیگیری و لزوم آن را تأکید نماید.^۱

۱. ملیحه سادات زهتاب مورنانی، همان، گزارش شماره ۳۸۱/۱۱۲۱۹، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: اخیراً.

صبح روز یک‌شنبه ۵۵/۹/۲۸ حسن زهتاب با منبع تلفنی برای ساعت ۱۷/۳۰ همان روز در مکان قبلی قرار می‌گذارد:

ابتدا حسن آغاز سخن نمود و گفت که یک خبر داغ دارد و آن اینکه ملیحه به سراغ وی رفته و آن دو همدیگر را دیده‌اند. بدین ترتیب که ملیحه به بیمارستان مراجعه و گفته است که پزشک معالج وی دکتر زهتابچی می‌باشد و به این طریق به اطاق حسن راهنمایی شده است. حسن می‌گفت به علت نامناسب بودن محیط نتوانسته با وی گفتگو کند ولی با هم در بیرون قرار گذاشته‌اند. بنا به اظهار ملیحه پس از واقعه‌ای که منجر به کشته شدن مسرور شده چند بار نتوانسته ارتباط خود را با سازمان برقرار کند و در حال حاضر مدتی است که ارتباطش قطع شده ولی نتوانسته است کاری دست و پا نماید و یک اطاق اجاره کند ولی احتمالاً مدت زیادی نمی‌تواند به این زندگی ادامه دهد و احتمالاً مجبور خواهد شد از آنجا بیرون برود چون افراد خانه مزبور نسبت به وضع او کنجکاو شده‌اند و از حسن پرسیده است که می‌تواند در این مورد او را یاری دهد یا نه. حسن هم اظهار نموده که امکاناتش از این لحاظ بد نیست و در صورت لزوم می‌تواند به کمک بعضی از دوستانش به آسانی این اشکال را برطرف سازد تا وقتی که ملیحه بتواند دوباره ارتباط خود را با سازمان برقرار نماید. حسن درباره حادثه‌ای که منجر به کشته شدن مسرور فرهنگ شده و نیز در مورد تلفنی که ملیحه به خانه منیژه و چهارباغی کرده پرسیده است و او هر دو را تأیید نموده. ملیحه همچنین در مورد دوست مسرور سؤال کرده و پس از آنکه حسن اظهار نموده او را دیده و سراغش را دارد ابراز علاقه نموده که وی را ملاقات کند در ضمن حسن به ملیحه گفته که او هم در طی این مدت وضعش تا حدودی شبیه وضع او بوده و چند بار هم که تاحد برقراری ارتباط پیش رفته حوادثی پیش آمده که آن را مختل ساخته و به تعویق انداخته است. سپس دوست حسن اظهار کرده که اکنون موقع آن است که امکانات‌شان را جمع‌بندی و بسیج نمایند و افزوده به نظر من تو باید کوشش‌های خود را برای پیدا کردن یک خانه مناسب افزایش دهی و تشدید نمایی و در این راه من نیز تو را یاری خواهم داد و چنانچه طی این مدت ملیحه خواست خانه فعلی را ترک نماید و یا وضع اضطراری برایش پیش آمد در این

صورت دو امکان وجود دارد یکی خانه آن دوست و زنش که درباره‌اش قبلاً صحبت شده و دیگری خانه خودش می‌باشد که البته هر کدام اینها یک مقدار محاسن و بعضی معایب را دارند. خانه آن دوست و زنش تا حدود زیادی امن و مناسب است و هر دو آنها تا حد لازم قابل اعتمادند و از تجربه و کارآئی عملی و نیز تا حدودی اطلاعات تئوریک برخوردار می‌باشند و هر دو آمادگی و علاقه خود را در جهت پیوستن به سازمان اعلام داشته‌اند و نیز با نهایت مسرت پذیرفتن رفیقی را که احتیاج به کمک دارد در خانه خود قبول کرده‌اند و حتی اظهار داشته‌اند که اگر به نظر رفقا این خانه مناسب نباشد بلافاصله آن را تعویض کنند و تنها اشکالی که در این مورد وجود دارد آن است که او اسماً ملیحه را می‌شناسد و چون از دوستان سابق مسرور هم بوده، احتمال دارد که ملیحه را هم دیده باشد و خطاب به حسن اظهار داشت بهتر است فعلاً برای روشن شدن بیشتر مسئله ابتدا این موضوع با ملیحه مطرح گردد و من هم خواهم کوشید به طور ضمنی این را بفهمم که آیا او قیافتاً هم ملیحه را می‌شناسد یا خیر؟ سپس اضافه نموده، محاسن دیگر خانه آن است که اولاً ملیحه در طی مدتی که با آنهاست می‌توند قدمهای مثبت و مهمی در راه آموزش و آمادگی آن دو بردارد و چون خود ما هم به او دسترسی خواهیم داشت از این لحاظ می‌تواند تا حد زیادی ما را در جریان کارها قرار دهد. دوم آن که خانه آنها به خانه خود من نزدیک است و در صورت پیش آمدن وضع نامناسبی به آسانی ملیحه می‌تواند به خانه من بیاید و پناه بگیرد و سوم آن که منطقه مزبور آرام و امن است و ملیحه به راحتی می‌تواند اطراف خود را شناسائی کند. و اما اشکالات موجود در خانه خود من بیشتر و اساسی‌تر است و مهمترین آن، این که برادرم ملیحه را می‌شناسد و علاوه بر او کسان دیگری در خانواده من و مسرور وجود دارند که به خانه‌ام رفت و آمد می‌کنند و ملیحه را خواهند شناخت. هر چند که با وجود تمام اینها ملیحه می‌تواند برای مدت کوتاهی به خانه من بیاید ولی برای یک مدت طولانی و پیوسته این امر امکان‌پذیر نیست.

پس از گفتگوهای فوق حسن و دوستش توافق کردند که در اولین وهله باید سعی شود، حسن خانه پیدا کند و امکان دوم و سوم نیز خانه‌های دوست

حسن و عناصر مرتبط با اوست و قرار شد در مورد تمام این امکانات با خود ملیحه گفتگو شود.

آنها بین خود قرار ملاقاتی گذاشتند که دوست حسن بتواند ملیحه را ببیند و حسن بر عهده گرفت که ترتیب آن را به ملیحه بگوید. قرار مزبور چنین است که در ساعت ۱۷۳۰ روز چهارشنبه (۱۳۵۳/۱۰/۱) دوست حسن در حالی که کتب چرمی قهوه‌ای و بلوز، شلوار و کفش قهوه‌ای به تن و کیف خاکستری در دست دارد از میدان گلها در خیابان کاج و از متنه‌الیه سمت چپ خود شروع به حرکت کند و به طرف خیابان آریامهر برود. چنانچه در این فاصله ملیحه را ندید، در ساعت ۱۸۳۰ همانروز جلوی مطب دکتر ملتی که در خیابان کاج و بین تخت جمشید و شاه‌رضا می‌باشد، ملیحه را ملاقات نماید. مشخصات ملیحه به این قرار است: موهای نسبتاً کوتاه، مایل به قهوه‌ای، عینک پرسی شیشه‌ای سفید قاب مشکی، شلوار و یک نیم پالتوی چهارخانه قرمز که چیزی شبیه شالگردن به آن وصل است. علامت شناسایی بدین ترتیب است که ملیحه سؤال خواهد کرد، کلاسهای سیمین کجاست و دوستش در پاسخ خواهد پرسید دفتر ثبت نام آن را می‌خواهید یا خود کلاسهایش را و ملاقات انجام خواهد شد.

نظریه ۳۸۱: شنبه قبلاً با مسرور فرهنگ و یوسف قانع خشک‌بیجاری، اعضای مسلح گروه چریک‌های باصطلاح فدائی خلق ارتباط داشته و قرار الحاق به گروه را گذاشته بوده، لیکن به علت معدوم شدن دو نفر مذکور این عمل به تعویق افتاده است. مشارالیه به دنبال آموزشهای بعدی ارتباط خود را با عناصر مرتبطش من جمله منوچهر گلپور و الهه رئیس‌دانا همچنان ادامه و از حدود یکماه قبل نیز، دکتر حسن زهتاب که خود از اعضای آشکار گروه بوده رابطه برقرار و نتیجه این ملاقاتها منجر به ارتباط با ملیحه زهتاب (همسر مسرور فرهنگ و عضو مخفی گروه و خواهر حسن زهتاب) گردیده است با توجه به این که در طی این مدت با ملاقاتهای مکرر با شنبه، وی به طور کامل توجیه گردیده است، استدعا دارد امر و مقرر فرمایند به منظور جلوگیری از هر حادثه احتمالی به اکیپ‌های گشتی کمیته دستور داده شود تا هنگام اجرای قرار

ملاقات شنبه با سوژه مورد بحث از گشت‌زنی در مناطق مذکور خودداری نمایند.^۱

در ملاقاتی که روز ۵۵/۹/۳۰ بین منوچهر گلپور با منبع روی داد، آن دو به بررسی وضع خانه منوچهر از بابت مخفی ساختن ملیحه زهتاب پرداختند. منوچهر گلپور توضیح داد که آنان فعلاً اتاق خواب و نشیمن را عوض کرده‌اند تا آن دختر [ملیحه زهتاب] بتواند در اتاق خواب که هم به حیاط خانه و هم به راهرو راه دارد، زندگی کند. منوچهر گلپور اعلام آمادگی کرد تا در صورت لزوم فوراً خانه خود را عوض کند:

مسئله دیگری که مطرح شد موضع الهه و اینکه او تا چه حد قابل اعتماد است و بعلاوه تا چه حد آمادگی عملی از لحاظ اسکان دادن به رفیق مخفی را دارد، بود که در این مورد دوست منوچهر به او تذکر داد که باید بسیار جدی و دقیق باشد و وضع را به طور کامل بررسی کند چون مسئولیت رفتار و اعمال الهه و نیز نتایج حاصله از اشتباه احتمالی وی در وهله اول به عهده منوچهر خواهد بود.

نظریه ۳۸۱:

با توجه به نحوه ازدواج منوچهر گلپور و الهه رئیس‌دانا که در ابتدای امر به صورت مصلحتی صورت گرفته، آن دو نسبت به اختفای ملیحه زهتاب اقدام خواهند کرد.^۲

بالاخره قرار می‌شود که ملیحه زهتاب، ساعت ۱۸ روز ۵۵/۱۰/۶ در خیابان بهبودی به دیدن منبع برود. ولی چون زهتاب سر قرار خود حاضر نشد منبع به خانه بازگشت و منتظر تلفن ملیحه زهتاب ماند:

۱. ملیحه‌سادات زهتاب مورنانی، همان، به شماره ۳۸۱/۱۱۳۳۵، گیرندگان خبر ۳۱۱، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: ۳۵/۹/۲۹ (۱۳۵۵).

۲. ملیحه‌سادات زهتاب مورنانی، همان، به شماره ۳۸۱/۱۱۶۱۲، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: ۳۵/۱۰/۲ (۱۳۵۵).

بدنبال تلفن ملیحه زهتاب مجدداً در ساعت ۱۹۳۰ همان روز در محل مذکور حاضر و ملیحه را در حالی که یک کیف چرمی و یک ساک نایلونی در دست داشت، ملاقات نمود، زهتاب که به نظر می‌رسید از سفر برگشته اظهار داشت آیا می‌توند بخانه آن زن و شوهر (منوچهر گلپور و الهه رئیس‌دانا) برود یا نه و افزود اگر این امکان وجود نداشته باشد مجبور است به مسافرت برود. دوستش پاسخ داد آن دو نفر علاقمندی و آمادگی خود را جهت اختفای او ابراز داشته‌اند ولی بایستی برای سکونت فعلی او با آنها مذاکره نماید و قرار گذاشتند که ملیحه در نقطه خلوتی در داخل ماشین دوستش منتظر بماند. پس از یک ساعت دوست ملیحه به او مراجعه و اظهار نمود که خانه دوست مشترکشان برای سکونت وی آماده شده ولی با توجه به مسائل امنیتی، ملیحه بایستی با چشمان بسته به منزل آنها بود و نام او در این منزل «نسرین» و اسامی دوستان وی نیز «احمد» و «مریم» خواهد بود.

ساعت ۲۲۰۰ ملیحه و دوستش به خانه منوچهر و الهه رفتند تا ساعت ۲۳۰۰ همان شب دور هم راجع به حادثه شهر آرا که منجر به کشته شدن هشت نفر و دستگیری ۱۱ نفر شده بود و نیز حوادث تابستان گذشته و علل ضربه‌هائی که سازمان خورده به گفتگو پرداختند.^۱

ملیحه زهتاب بار دیگر در ساعت ۱۷/۳۰ روز ۵۵/۹/۳۰ در خیابان کاخ، بین تخت‌جمشید و شاه‌رضا با منبع قرار ملاقات می‌گذارد. در این ملاقات:

ملیحه زهتاب اظهار داشته که بعد از حوادث اردیبهشت ماه سال جاری تماسش با سازمان چریک‌های باصطلاح فدائی خلق قطع شده و پس از آن مدتی برای اجرای قرار ثابت خود رفته ولی چون محل و موقعی که برای این قرار در نظر گرفته شده بود مناسب نبوده و محل تردد گشتی‌های پلیس بوده لذا پس از مدتی سرقرار ثابت خود نرفته و تصمیم گرفته است که تلاش کند از طریق رفقای آشکار تماس خود را با سازمان برقرار سازد. ملیحه می‌گفت علت اینکه

۱. ملیحه‌سادات زهتاب، همان، به شماره ۳۸۲/۱۷۷۳-۷۵، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: ۳۵/۱۰/۱۱ (۱۳۵۵).

رفقا تاکنون به سراغ وی نرفته‌اند می‌تواند دو چیز باشد یکی اینکه چون مسلح نبوده و مرگ با سیانور را دستگاه اعلام نمی‌کند فکر می‌کنند که او کشته شده است، دوم اینکه ممکن است قرار ثابت او طی برخوردهای اخیر سوخته شده و از بین رفته باشد. سپس ملیحه از وضع فعلی مخاطبش پرسید که او نیز توضیح داد که چگونه رفیقی که تماسش قطع شده بود با آنها تماس گرفته و پس از مدتی که توانسته تماس خود را با سازمان برقرار کند، چند بار به وی و به یکی از دوستان تلفن کرده ولی پس از مدتی دوباره تماس آنها کاملاً قطع شده است. سپس دوست مسرور درباره وضع فعلی ملیحه سؤال کرد و او توضیح داد که درحال حاضر توجه او در محلی که زندگی می‌کند به هم خورده و در حال حاضر وضعیتش خوب نیست و می‌تواند بگوید که زندگی با این وضع تقریباً برایش ریسک است و مایل است در صورت امکان هر چه زودتر وضعیتش را تغییر دهد. با توجه به این امر آندو به بررسی امکانات موجود پرداخته و چنین نتیجه گرفتند که زندگی ملیحه با برادرش حسن به علت اینکه مادر و برخی از اقوام او مایل خواهند بود به خانه او رفت و آمد کنند درست نیست و اگر حسن بخواهد جلوی این روابط را بگیرد با سابقه ذهنی که خانواده او دارند فکر خواهند کرد حسن هم مخفی شده و این مفید نیست. خانه دوست مسرور نیز به علت وجود برادرش که ملیحه را می‌شناسد و نیز رفت و آمد برخی از دوستان مهرداد که از اقوام مسرور هستند و ملیحه را می‌شناسد رد شد. دوست مسرور اظهار کرد که در این صورت دو امکان وجود دارد یا خانه دوست دیگرشان که با زنش زندگی می‌کند (منظور منوچهر و الهه رئیس‌دانا) و دیگر اینکه ملیحه با حسن یا با وی خانه سومی اجاره کنند ملیحه معتقد بود که چون پیدا کردن یک خانه مدتی طول خواهد کشید بهتر است فعلاً او به خانه آن زن و شوهر برود و طی مدتی که آنجا زندگی می‌کند دنبال خانه مناسب نیز باشند.

آن دو سپس طرق ممکن برای برقراری تماس با سازمان را بررسی کردند و در این بررسی تماس از طریق خارج کشور، از طریق کار در کارخانجات و نیز از طریق مجاهدین (به پیشنهاد ملیحه) مطرح و بررسی شد.

ملیحه ضمن این گفتگو به چند مطلب اشاره کرد، یکی اینکه مسرور فرهنگ و یوسف قانع در خانه گرگان بوده‌اند و مسرور رفیق مسئول بین چند

پایگاه بوده و در جریان زد و خورد با مأمورین مسرور زخمی می‌شود و قانع برای اینکه مسرور زنده به دست مأمورین نیافتد او را با تیر می‌زند. دوم اینکه گویا قانع در جریان زد و خورد خانه حمید اشرف مسلسل داشته است، او همچنین می‌گفت چنانچه رفیقی که قبل از مخفی شدن ملیحه و مسرور با آنها در تماس بوده، زنده باشد حتماً سراغ وی را خواهند گرفت.

نامبردگان در خاتمه ملاقات، قرار تماسهایی برای ملاقاتهای آتی با هم تعیین و با هم رد و بدل نمودند. قرارهای مذکور شامل قرار ملاقات اضطراری به وسیله تلفن از ناحیه ملیحه، قرار ملاقات خیابانی و قرار ملاقات ثابت در هر هفته می‌باشد.

نظریه شنبه:

ملیحه در ساعت ۲۱۳۰ در میدان فردوسی پیاده و به طرف میدان شهناز حرکت نمود و چون در اوائل ملاقات اظهار کرد که باید در ساعت مذکور در میدان فردوسی باشد، احتمال دارد محل مورد بحث محل قرار تماس سازمانی او باشد.

نظریه ۳۸۱:

۱- شنبه به طور کامل مورد اعتماد بوده و امکان دارد نظر او صحیح باشد.
۲- اظهارات ملیحه در مورد اینکه مسرور فرهنگ و یوسف قانع در خانه تیمی گرگان بوده‌اند صحت داشته، لیکن مطالب او در مورد کشته شدن مسرور به وسیله قانع با توجه به وضعیت صحنه عملیات واقعیت ندارد.
۳- اظهارات ملیحه در مورد قطع تماسش از اردیبهشت ماه سال جاری تاکنون با توجه به مطالبی که در مورد مسلسل به دست داشتن یوسف در خانه تیمی مهرآباد [گفته] صحیح به نظر نمی‌رسد و در ملاقات بعدی اطلاعات بیشتری از وضع او بدست خواهد آمد.

۴- ملیحه زهتاب مدتی با هویت جعلی فاطمه موسوی در کارخانه آزمایش مشغول کار بوده و به احتمال قوی در حال حاضر نیز از همین شناسنامه استفاده می‌کند.

۵- طرح و پیشنهادات لازم در مورد نفوذ در گروه چریکهای باصطلاح

فدایی خلق طی گزارش جداگانه‌ای تقدیم خواهد شد.^۱

حسن زهتاب، روز ۵۵/۱۰/۷ در ساعت ۱۷/۳۰ بار دیگر با منبع ملاقات کرد و وضعیت بیمارستان شهربانی واقع در خیابان بهار و بخش مربوط به کسانی که طی درگیری زخمی می‌شوند و یا سیانور می‌خورند را برای وی تشریح نمود. زهتاب همچنین در مورد مسلح شدن نگهبانان در ورودی بیمارستان با منبع صحبت کرد.

براساس این اطلاعات زهتاب، ساواک به این نتیجه می‌رسد که احتمالاً مشارالیه با یکی از کادرهای بیمارستان در تماس می‌باشد بنابراین، مسئول منبع چنین نظر می‌دهد:

نظریه شنبه مورد تأیید بوده و با توجه به اهمیت موضوع اصلح است مشخصات کلیه پرسنل مأمور خدمت در بیمارستان شهربانی و سایر محل‌هایی که در ساعت فراغت در آنجا کار می‌کنند به دقت بررسی و نسبت به شناسایی شخص مرتبط با حسن زهتاب اقدام شود. ضمناً اقدامات نیز بایستی با توجه به حفاظت شنبه با ۱۰۰٪ حفاظت انجام گیرد.^۲

منبع در روز ۵۵/۱۰/۸ با ملیحه زهتاب که با نام مستعار نسرین در منزل گلپور مخفی شده بود ملاقات می‌کند. در این ملاقات ملیحه زهتاب نامناسب بودن منزل را به علت شلوغی به اطلاع منبع می‌رساند و سپس از او می‌خواهد منزل یا آپارتمانی در حدود گیشا یا امیرآباد برای وی تهیه کند و تأکید می‌کند که برادرش حسن و یا دیگران از این موضوع مطلع نشوند. ملیحه زهتاب همچنین از منبع می‌خواهد تا به حسن بگوید «به اصفهان مسافرت و تعدادی کارت‌های شناسایی و کتابخانه که در منزل مادریشان موجود است با خود به تهران بیاورد. همچنین

۱. ملیحه‌سادات زهتاب، همان، به شماره ۳۸۱/۱۱۶۱۱، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: ۳۵/۱۰/۳ (۱۳۵۵).

۲. ملیحه‌سادات زهتاب، همان، به شماره ۳۸۱/۱۱۶۱۳، گیرندگان خبر ۳۱۱، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: ۳۵/۱۰/۱۱ (۱۳۵۵).

یک جلد شناسنامه از یکی از فامیل‌های دورشان را سرقت و جهت تغییر مشخصات به وی بدهد.^۱

منبع در همان روز پیغام ملیحه زهتاب را به حسن می‌دهد و قرار می‌شود که حسن با استفاده از دو روز تعطیلات به اصفهان رفته و سفارشات ملیحه را انجام دهد.

منبع در ذیل گزارش خود می‌نویسد:

۱- عدم حضور در امتحانات لطمه شدیدی به زندگی شخصی اینجانب که برای فارغ التحصیل شدن احتیاج به طی ۱۵ واحد درسی دارم خواهد زد. علت اصلی شرکت نکردن دانشجویان در امتحانات این است که اولاً بعلت تعطیل بودن کلاسها، استادان موفق به تمام کردن دروس نشده و ثانیاً تاریخ شروع امتحانات نیز خیلی زود در نظر گرفته شده است. در جلسه‌ای که دانشجویان دانشکده پلی تکنیک با هم داشته‌اند قرار گذاشته‌اند اگر کسی در امتحان شرکت کند، او را مضروب خواهند نمود و اگر فقط تاریخ شروع امتحان به نحوی مانند سایر دانشکده‌ها برای اواسط بهمن تعیین شود، دانشجویان فرصت کافی برای مطالعه داشته و به احتمال قوی در امتحانات شرکت خواهند کرد.

۲- در کیف ملیحه یک مهر ازدواج و یک مهر شناسنامه که خودش ساخته وجود دارد و به احتمال قوی در جعل شناسنامه و کارتها از این مهرها استفاده خواهد کرد.^۲

ملیحه زهتاب برای یافتن خانه گاه به تنهایی و گاه به همراه منبع اقدام می‌کند، تا اینکه به منبع اطلاع می‌دهد خانه مناسب خود را یافته است. ملیحه زهتاب همچنین از منبع می‌خواهد تا ترتیب ملاقات او را با حسن بدهد. ضمناً به منبع

۱. ملیحه‌سادات زهتاب، همان، به شماره ۷۵-۳۸۱/۱۱۷۷۱، گیرندگان خبر ۳۱۱، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: ۳۵/۱۰/۱۱ (۱۳۵۵).

۲. ملیحه‌سادات زهتاب، همان.

می‌گوید: «به حسن بگوید کارت دانشجویی ملیحه را که در خانه مادر بزرگ مسرور است از طریق منیژه خواهر مسرور گرفته و برایش بیاورد.»^۱ گلیپور نیز «دو عدد شناسنامه از شناسنامه‌های کارگرانی که در شرکت و در محل ساختمان داروپخش کار می‌کنند برای ملیحه آورده است تا با تغییر اسم و عکس بتواند خانه اجاره کند و پس از مدتی که شناسنامه مناسب‌تری پیدا شد اسم جدید را به صورت اول در آورند و منوچهر آنها را به جای اول برگرداند.»^۲ شاید بیش از این نیازی نباشد تا نشان داده شود که ساواک چگونه بر گروه احاطه یافته بود و کوچکترین تحرکات آنان را از نظر دور نمی‌داشت. پیش از این نیز از لابه‌لای اسناد و گزارش‌ها دیدیم که چگونه ساواک در تلاش بود تا «خانه امنی» برای صبا بیژن‌زاده و دوستانش بیابد، ولی حوادث سیر دیگری پیمود. جالب این که، ساواک و کمیته مشترک، در حالی که منابع متعددی در میان اعضای گروه نفوذ داده بودند و بخشی از هزینه‌های گروه را از طریق منابع می‌پرداختند و یا محیط را برای ملاقات منبع با عضو مخفی کاملاً سفید می‌ساختند؛ در حال تدوین طرح‌های دیگری برای نفوذ هر چه بیشتر بودند. با آنکه تعدادی از اعضا و سمپات‌های گروه، زیر چتر حمایتی ساواک بودند و گزندى به آنها وارد نمی‌شد، سایر اعضا و سمپات‌ها، به طور اتفاقی یا در نتیجه تعقیب و مراقبت، به دام مأموران کمیته مشترک و ساواک می‌افتادند و آخرین رمق‌های گروه ستانده می‌شد.

درگیری‌های خیابانی چریک‌ها با پلیس

از آغاز سال ۱۳۵۵ تا پیروزی انقلاب اسلامی، چریک‌های فدائی غیر از آنکه تعدادی دیگر از اعضایشان را در زدوخوردهای خیابانی از دست بدهند؛ دیگر

۱. ملیحه سادات زهتاب، همان، گزارش شماره ۳۵-۷۵/۱۳۰۳۵/۳۸۱، تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: ۳۵/۱۱/۳۱ (۵۵).

۲. ملیحه سادات زهتاب، همان.

نتوانستند عملیات نظامی داشته باشند. در حالی که ساواک و کمیته مشترک، هم به واسطه آموزش‌های سرویس اطلاعاتی موساد در مبارزه علیه «چریک» و هم به دلیل تجارب میدانی در برخورد مستقیم با گروه‌های مسلح، تسلط بیشتری در کشف و شناسایی افراد مسلح یافته بودند؛ گروه‌های مسلح از جمله چریک‌های فدایی به واسطه تحمل ضربات متوالی امکان جمع‌بندی و انتقال تجارب خود را به کلی از دست داده بودند. از این روست که در گزارش‌های ساواک می‌بینیم که اعضاء گروه‌های مخفی به سهولت در کوی و خیابان مورد یورش واقع می‌شوند. اگر چه نمی‌توان از جو پلیسی و تفتیش‌های ناگهانی مردم توسط عوامل ساواک در آن سال‌ها غافل بود؛ اما واقعیت این است که در آن سال‌ها، آرایش نیروها به گونه‌ای درآمد که پلیس بر چریک تفوق یافت. طی سال‌های ۵۵ الی ۵۷ بیشتر ضرباتی که کمیته مشترک بر چریک‌های فدایی وارد آورد از رهگذر همین گشت‌های خیابانی بود که البته گاه متهمین نادمی را نیز به همراه داشتند.

بعد از ظهر روز ۵۵/۴/۱۵ در حالی که دو اکیپ عملیاتی کمیته مشترک در خیابان نادری مشغول گشت‌زنی بودند، به یک زن جوان مشکوک می‌شوند. هنگامی که به سوی او می‌روند، زن جوان به سوی مأمورین شلیک می‌کند. در نتیجه تبادل آتش، زن مزبور کشته می‌شود. تحقیقات بعدی نشان می‌دهد که چریک زن، سیمین توکلی، خواهر حمید و شهین توکلی بوده است.

در ساعت ۱۰/۱۸ روز ۵۵/۷/۱۰، اکیپ کورش کمیته مشترک، در حالی که محمد توکلی‌خواه را به همراه داشت؛ در خیابان شاه، بعد از تقاطع سی‌متری نسبت به دو نفر که در پیاده‌رو در حرکت بودند، مشکوک می‌شود. توکلی‌خواه نیز تأیید می‌کند به «فدائیان می‌خورند». بنابراین مأمورین کمیته مشترک به دستگیری آنان اقدام می‌کنند ولی در جریان زدوخورد پرویز دودی با جوییدن سیانور کشته می‌شود و فرد همراه وی از مهلکه جان به در می‌برد.

پرویز داودی یکبار در شهریور ماه سال ۵۲ در حالی که دوران خدمت سربازی خود را سپری می کرد دستگیر و به یک سال زندان محکوم شد. در دوران سپری کردن محکومیت خود با انوشیروان لطفی آشنا شد. این آشنایی پس از آزادی هر دو ادامه یافت و انوشیروان لطفی نیز نام وی را به خشایار سنجری داد. از این طریق داودی به گروه وصل شد.

در تاریخ ۵۵/۸/۱۵، دو اکیپ عملیاتی کمیته مشترک در حالی که از وجود یکی از متهمین نادم در زمینه شناسایی اعضاء مخفی و متواری استفاده می کردند؛ در تقاطع خیابان نواب - آذربایجان به دو جوان مشکوک می شوند و برای تعیین هویت به سوی آنان می روند. در نتیجه درگیری، یکی از آنان که محمد رحیم خدادادی بود اسلحه خود را می کشد؛ ولی با ضرب گلوله مأمورین به قتل می رسد و نفر دیگر یعنی یحیی کریمی دستگیر می شود.

حسن فرجودی، دستگیری و اعترافات

بعد از ظهر روز ۱۳۵۵/۹/۴ دو اکیپ عملیاتی کمیته مشترک، هنگامی که در خیابان ژاله پشت مسجد سپهسالار مشغول گشت زنی بودند به دو نفر جوان مشکوک می شوند. وقتی برای بررسی وضعیت و تعیین هویتشان به طرف آنان می روند؛ افراد مزبور با مشاهده مأمورین قصد فرار می نمایند که یکی از آنان مورد اصابت گلوله مأمورین واقع و با خوردن سیانور کشته می شود. نفر دوم نیز از منطقه می گریزد. تحقیقات بعدی نشان داد پرویز نصیر مسلم در این درگیری با سیانور خودکشی کرده است. بعدها، حسن فرجودی اعتراف نمود که در آن روز توانست از صحنه درگیری بگریزد. او آن روز از سر قرار سیمین [صبا بیژن زاده] باز می گشته است.

پرویز نصیر مسلم، فارغ التحصیل رشته کشاورزی دانشگاه تهران بود. یک بار در ۱۳۵۱/۷/۱ و به دنبال اعترافات جمشید طاهری پور دستگیر و پس از دو سال حبس آزاد شده بود. مدتی بعد با معرفی رضا غبرایی، حسن فرجودی از جانب

سیمین مأمور می‌شود با او تماس بگیرد.

ساواک برای بهره‌برداری‌های دیگر، خبر مرگ نصیر مسلم را منخفی نگاه می‌دارد. اداره کل سوم ساواک طی نامه‌ای به ساواک گیلان ضمن اعلام کشته شدن وی می‌نویسد: «با توجه به اینکه خبر معدوم شدن مشارالیه در جراید درج نگردیده لذا خواهشمند است دستور فرمائید از دادن هرگونه اطلاعی به خانواده او تا اطلاع ثانوی خودداری و به نحو غیرمحسوسی نسبت به مراقبت از اعمال و رفتار خانواده وی اقدام لازم معمول و نتیجه را به موقع اعلام دارند.»^۱

در میان این دستگیری‌های اتفاقی، دستگیری حسن فرجودی دارای اهمیت ویژه‌ای است؛ نه از بابت آن که ادعا شده است «رفیق فرجودی در این دوره مسئولیت اصلی را در داخل به عهد داشت»^۲، بلکه، از بابت سرنوشت نامعلوم وی.

با متمرکز شدن فعالیت‌های چریک‌های فدایی در مشهد و کسب اطلاع ساواک از این امر، برای تقویت سازمان کمیته مشترک در مشهد از تاریخ ۵۵/۱۰/۱۰ هفت اکیپ عملیاتی از تهران به مشهد گسیل شدند.

ساعت ۹ صبح روز ۵۵/۱۰/۱۶ یکی از اکیپ‌های مذکور به هنگام گشت‌زنی در خیابان طبرسی، به دو فرد جوان مشکوک می‌شود. با اقدام مأمورین برای شناسایی، افراد مظنون، دست به اسلحه می‌برند. در این درگیری، یکی از مأمورین مجروح می‌شود. اما محمدرضا هادی با خوردن سیانور اقدام به خودکشی می‌کند؛ ولی با انتقال سریع به بیمارستان، تحت درمان قرار می‌گیرد؛ و نفر دوم، سالم دستگیر می‌شود. او حسن فرجودی بود. فرجودی در روز دستگیری، اعتراف می‌کند که همراه همسفرش، تازه (صبح روز دستگیری) به مشهد رسیده و هنوز در جای مشخصی مستقر نشده است.

۱. پرویز نصیر مسلم، اسناد بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده شماره ۱۱۲۳۸۵، نامه شماره ۳۸۲/۱۳۶۷۵-۹۱۸، مورخ ۳۵/۱۱/۲۶ (۱۳۵۵).

۲. نشریه آرش، گفت و گو با حیدر درباره کتاب شورشیان آرمان‌خواه، ص ۴.

محمدرضا هدایتی، دانشجوی رشته راه و ساختمان دانشگاه علم و صنعت، پیش از این، در تیرماه سال ۵۲ دستگیر و به دو سال حبس محکوم شده بود. با پایان دوران محکومیت در شهریور ۵۴ از زندان آزاد گردید. در آذر همان سال طی نامه‌ای به وزیر علوم و آموزش عالی تقاضا می‌کند تا امکان ثبت نام مجدد وی در دانشکده فراهم گردد. معلوم نیست بار دیگر، در چه تاریخی به گروه وصل شد. ولی پس از آن که به علت استفاده از سیانور به بیمارستان انتقال یافت و بهبود نسبی حاصل گردید اظهار داشت که با حسن فرجودی در زندان قصر آشنا شده و از یک ماه قبل، مجدداً با او تماس داشته و فعالیت‌های خود را آغاز کرده است. او همچنین افزود:

فرجودی وی را با فردی به نام تاری (طاری) آشنا کرد که سه روز پیش یعنی در تاریخ ۵۵/۱۰/۱۳ در خیابان تقوی تهران سه نفری با یکدیگر ملاقات کردند تا اینکه در بعدازظهر روز گذشته به اتفاق فرجودی عازم مشهد شد. پس از رسیدن به مشهد، فرجودی به وی اظهار می‌دارد که اگر کشته شد او به تهران مراجعه و موضوع را به تاری اطلاع دهد و زمان و نحوه تماس را نیز در اختیار وی قرار داد.^۱

براساس گزارش ساواک مشهد به ساواک مرکز به شماره ۹/۴۵۴ - م مورخ ۵۵/۱۰/۲۴، «هدایتی خرابکار دستگیر شده از ۴۸ ساعت قبل به علت ناراحتی داخلی طبق تجویز پزشک به وسیله سرم غذایی نگهداری می‌شد لیکن در شب گذشته به طور ناگهانی به حالت اغما درآمد که به بیمارستان اعزام و درگذشت. برابر گواهی پزشک علت فوت وی بیماری داخلی تشخیص داده شده است. ضمناً نامبرده در گورستان بهشت‌رضا دفن گردید. شیخان»^۲

۱. محمدرضا هدایتی، اسناد بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده شماره ۵۶۲۶، گزارش بازجویی شفاهی، شماره ۱۵/۴۹۵۸، مورخ ۳۵/۱۰/۱۶ (۱۳۵۵).

۲. محمدرضا هدایتی، از ساواک مشهد به ۳۱۱-۳۸۱.